

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارتداد در قرآن

(۷ جلسه)

متن ویرایش شده سخنرانیهای

دکتر سید علی اصغر غروی

خواننده گرامی

جزوء حاضر تلخیص، ادغام و جابجایی متون ویرایش شده ۷ جلسه سخنرانی دکتر سید علی اصغر غروی می‌باشد که تحت عنوان «ارتداد در قرآن» در طول سالهای ۸۵ و ۸۶ ایراد شده است. لازم به ذکر است به علت حجم زیاد مطالب، برخی از موضوعات متفرقه مطروحه که ارتباط مستقیمی با موضوع اصلی بحث نداشته و در مقدمه سخنرانیها بوده، حذف گردیده و ان شاء الله در مجال دیگری در دسترس قرار خواهد گرفت.

فهرست عناوین

- ۱..... علت طرح بحث.
- ۵..... قبول عقیده از نظر قرآن، اجباری است یا اختیاری؟
- ۸..... آزادی در انتخاب دین، جزء حقوق انسان است.
- ۱۱..... نه! مرتد نیستند، بلکه مورد آزمون قرار گرفته‌اند!
- ۱۵..... اتهام ارتداد به امیرالمؤمنین (ع)!
- ۱۶..... امیرالمؤمنین (ع) کوفیان (مارقین) را نیز مرتد نمی‌داند!
- ۱۷..... روش، روش جذب است نه دفع!
- حتی اگر کسی امیرالمؤمنین را سبّ نماید، نمی‌توان او را حبس کرد یا کشت!
- ۱۹.....
- ۲۲..... حکم کشتن مرتد نه در قرآن است، نه در سنت!
- ۲۳..... ۶ دسته آیات دربارهٔ ارتداد.
- ۲۵..... دستهٔ اول.
- ۳۲..... دستهٔ دوم.
- ۳۶..... دستهٔ سوم.
- ۴۲..... دستهٔ چهارم.
- ۴۶..... دستهٔ پنجم.
- ۴۹..... دستهٔ ششم.
- ۶۸..... رابطه کفر و ارتداد.
- ۸۲..... کلام پایانی.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خير خلقه و امين و حيه ابى القاسم محمد

و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المنتخبين المنتخبين

علت طرح بحث

هدف ما از برگزاری این جلسات، تبیین مسائل و احکام دین بر اساس آیات کتاب است، تا ان شاء الله آن چیزهایی که از قرآن نیست و به دین ملحق شده، کم‌کم حذف شود و دین خالصی در اختیار مردم قرار گیرد. بناء بر این موضوعاتی را که مطرح می‌کنیم، اساساً در این راستا است که آن ایرادهایی که به قرآن وارد می‌شود، پاسخ داده شود.

موضوع بحث ما «ارتداد در قرآن» است. البته این بحث در کتاب «فقه استدلالی»^۱ به طور مبسوط آورده شده، ولی در آنجا به همه آیات و روایات پرداخته نشده و جوانب مختلف مسأله هم مورد بررسی قرار نگرفته است. در آنجا غرض این بوده که آن عناوینی که در فقه مسلمانها وارد شده و در قرآن نیست رد بشود، مثل «رجم» و «ارتداد» که در قرآن حکمی ندارد، ولی در فقه، احکام سختی بر آن مترتب گشته! از این رو همان دلایلی که برای اثبات این موضوع کفایت می‌کرد، در آن کتاب آمده است.

^۱ این مباحث، با آیات و روایات یا بر اساس قرآن و سنت، در آنجا مطرح و ثابت شده است که در قرآن، نه حکم زانی و زانیه، سنگسار است، و نه حکم مرتد، کشتن.

«ارتداد» به معنای برگشتن از عقیده‌یی و به عقیده‌ی دیگر گرویدن است. یعنی اینکه انسان یک دین و آیینی را قبول نماید و بعد ره‌ایش کند و بگوید که قبولش ندارد و منصرف شده است. حال سؤال این است که آیا از نظر قرآن، اگر کسی از عقیده‌یی به عقیده‌ی دیگری برود، آیا باید یا می‌توان او را کشت؟!^۱

در مبانی حقوقی امروز، حبس یا کشتن مرتد خلاف حقوق بشر است و بشر حق دارد که هر دین و اعتقادی را که می‌خواهد انتخاب نماید. خداوند هم انسانها را آزاد آفریده و هیچ کس را در پذیرفتن دین، چه اسلام، چه مسیحیت و چه یهودیت یا هر آیین دیگری، مجبور نمی‌کند، چرا که اگر دین اجباری باشد، موجب نفاق در جامعه می‌شود.

یکی از مسائلی که امروز در پیش روی دین اسلام قرار گرفته همین موضوع ارتداد است و می‌گویند یکی از دلایل مخالفت اسلام با آزادی فرد، این است که به پیروان خودش اجازه نمی‌دهد از دینشان خارج بشوند، و اگر خارج شوند، آنها را محکوم به کشته شدن می‌کند! پس این دین، دین جبر است! دین الزام و اکراه و اجبار است!

بنابراین دلیل این که انجام این بحث را ضروری دانستم این است که می‌خواهیم این اتهام را که دنیا متفقاً برای نسبت دادنش به اسلام دست به یکی کرده - از پاپ گرفته تا تمام رؤساء کشورهای غربی - رفع کنیم. همه آنها می‌خواهند بگویند: اسلام دین خشونت است!^۱

^۱ در شرایط امروز جهان که صاحبان قدرت و ثروت در برابر دین اسلام قد علم کرده و این گونه مباحث مطرح در فقه را علم می‌کنند و به عنوان مسائل مغایر با حقوق بشر و حقوق شهروندی موجود در اسلام، به رخ ما مسلمانان می‌کشند و دیگران هم پاسخ کافی، درست و قانع کننده نداده‌اند، مطرح نمودن اینگونه مباحث بسیار ضروری به نظر می‌رسد.

این مسأله مخصوصاً بعد از انقلاب اسلامی و بالأخص بعد از فرمان امام خمینی در قتل سلمان رشدی، حالت جدی پیدا کرد و افکار عمومی دنیا، نسبت به وجود چنین حکمی در اسلام متوحش شد! همچنین وقتی که دکتر آقاجری محکوم به ارتداد و در نتیجه محکوم به اعدام شد، این مسأله برای داخل مملکت نیز به یک موضوع حاد و بحرانی تبدیل گشت.^۱ در آن موقع یک سخنرانی تقریباً کوتاهی در دانشگاه اصفهان ایراد کردم و گفتم که: اصلاً چرا همه کوشش می‌کنند که بگویند: «حکم آقای آقاجری اعدام نیست، به جهت اینکه او مرتد نیست»؟! حتی همه روشنفکرها، حتی فقهائی که در زمره دگراندیشانند، در این قضیه معتقد بودند که حکم ارتداد اعدام است، ولی آقای آقاجری مرتد نیست. اما من قضیه را قرآنی کردم و گفتم: آقای آقاجری اگر هم مرتد باشد، حکمش اعدام نیست! آری! حکم مرتد در قرآن اعدام نیست! در آن زمان از من خواسته شد که این موضوع را به مقاله‌یی مستند به آیات و روایات، تبدیل نمایم. نگارش مقاله تقریباً شش ماه به طول انجامید. ولی متأسفانه در یکی از تهاجمات که به منزل ما صورت گرفت، از بین رفت! حال تصمیم گرفتم آن بحث را به صورت سخنرانی مطرح نمایم که البته ممکن است به جلسات زیادی برای بیان و توضیح آن نیاز باشد تا به نتیجه برسد و ما بتوانیم اثبات نماییم که قرآن نسبت به ارتداد، شخص را آزاد گذاشته است و حکمی در قرآن برای قتل مرتد یا حتی آزار و اذیت او، یا محبوس کردنش وجود ندارد.

^۱ سنگسار کردن مردی در قزوین نیز به شدت اسلام را در معرض تهاجم جهانی مجدد قرار داده است.

ما می‌خواهیم به دنیا بفهمانیم که آزادی در متن دین اسلام بی‌نهایت است. هر کسی می‌خواهد ایمان بیاورد و هر لحظه‌یی هم که دلش خواست، ایمانش را رها کند! به هیچ کس هم ضرر نمی‌زند! به خدا هم ضرر نمی‌زند! فقط خودش زیان می‌بیند! حرف قرآن این است که به خودش زیان می‌زند! حال می‌خواهد کافر شود و زیان ببیند یا ایمان آورد و سود کند! خوب اگر کافر شد، آیا ضرری از کفر او متوجه جامعه نمی‌شود؟! آری! می‌شود. اما برای جلوگیری از این ضرر و زیان لازم نیست که او را به حبس بیندازند یا بکشند تا زیان نبینند! برای اینکه آن حبس یا کشتن هم زیانهای دیگری به جامعه وارد می‌کند. یکی از ضررهای این آدم، این است که ممکن است بچه‌هایش را مثل خودش تربیت کند. آیا جامعه نمی‌تواند این بچه‌ها را طور دیگری تربیت کند؟ البته که می‌تواند! در همین جلسات خود من، خیلی از جوانها هستند که پدر و مادرشان هیچ اعتقادی ندارند، اما اینها آمده‌اند اسلام را قبول کرده‌اند، این مکتب را قبول کرده‌اند! خیلی از پدر و مادرها هم هستند که خودشان قبول دارند اما بچه‌هایشان قبول ندارند. در این صورت، زیان کفر آنها به خودشان می‌رسد نه به دیگران، پس امکان جلوگیری از زیانشان وجود دارد.

بنابراین ما می‌خواهیم ثابت کنیم که پذیرفتن یک اعتقاد یا اندیشه یا مکتب یا ایمان، در جامعه اسلامی آزاد است. این موضوع را می‌خواهیم با آیات قرآن و روش پیامبر اکرم (ص) اثبات کنیم. در متن قانون اساسی ما هم هست که هیچ کس را نمی‌توان به پذیرش یک دین و مکتبی وادار کرد، یا با زور و اجبار از یک دین یا مکتب یا حزبی خارج نمود.

می خواهیم بگوییم اگر این مسائل هم در اسلام آمده، از قرآن نیست! و پیامبر (ص) هم فقط قرآن را آورده است! و اگر کسی اعتبار پیدا کرده، به خاطر تبعیت از قرآن بوده است. یعنی فرض بگیریم که خداوند مقام امامت را به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می داد، ولی این شخص تابع رسول خدا و قرآن نبود، آیا این امامت ارزشی داشت؟! امیرالمؤمنین پیشوایی است که بر اساس قرآن حکم می کند و بر اساس قرآن حرکت می کند و بر اساس قرآن فکر می کند و امر می کند یا نهی می کند. از خودش چیزی در نمی آورد و اصلاً حق ندارد چنین کاری کند!

قبول عقیده از نظر قرآن، اجباری است یا اختیاری؟

یکی از مطالبی که باید قبل از ورود به موضوع «ارتداد» به آن توجه کنیم، این است که آیا قرآن بشر را به پذیرفتن عقیده مجبور می کند یا نه؟ اگر مجبور می کند، پس خروج از عقیده هم آزاد نیست و اگر شخص از عقیده خارج شد، باید او را کشت. و اگر قبول عقیده را آزاد می گذارد، پس خروج از عقیده هم آزاد است. زیرا نمی شود قبول آزاد باشد و خروج آزاد نباشد! فرض بگیرید جلو درِ نمایشگاهی، مثل نمایشگاه فرش یا کتاب یا اتومبیل، تابلویی بزنند که «بازدید برای عموم آزاد است»، بعد هر که رفت داخل نمایشگاه، در را رویش ببندند و بگویند تو اینجا زندانی هستی، زیرا به تو گفتیم دیدن از اینجا آزاد است، نگفتیم که بیرون رفتن هم آزاد است! خوب طبیعی است که آن شخص شگفت زده می شود، چرا که دیدار یا بازدید، یعنی رفتن و برگشتن. بناءبراین قبل از ورود به بحث ارتداد، این موضوع باید ثابت شود.

در اسلام دو گروه اصلی در علم کلام پدید آمدند که به آنها می‌گویند فرقه‌های کلامی.^۱ یک گروه «جبری» هستند و گروه دیگر «اختیاری». جبری‌ها، «اشاعره» هستند، یعنی پیروان ابوالحسن اشعری.^۲ گروه دوم اختیاری‌ها هستند که در عامه به آنها می‌گویند «معتزلی». معتزلی‌ها پیروان واصل بن عطاء^۳ که مبتکر و پیشوای این اندیشه است، می‌باشند. اما قبل از واصل بن عطاء که در زمان امام باقر^۴ و امام صادق^۵ می‌زیسته و از محضر آنها هم بهره گرفته، از صدر اسلام، از آن لحظات اولیه نزول وحی، این بحثها وجود داشته و عده‌ی می‌گفتند: ما مجبور هستیم و هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود. آنها

^۱ البته گروه‌های کوچکتری هم داریم.

^۲ ابوالحسن اشعری ۲۶۰ تا ۳۲۴ هجری، سال تولد او مصادف است با سال وفات امام حسن عسکری و وفات او دو سال قبل از وفات نایب سوم حسین بن روح و ۵ سال قبل از وفات شیخ کلینی. در آغاز، خود از معتزله بود ولی در میانه عمر متکلم به مذهب جبر شد. پیش از اشعری این اعتقاد در میان مسلمانها شکل گرفته بود ولی به صورت مدون و کلام در نیامده بود. در کلمات ائمه اطهار صلوات الله علیهم در پاسخ به برخی سؤالات پیرامون جبر و تفویض مطالبی دیده می‌شود، از جمله این کلام امام صادق(ع) است که فرمود: «لا جبرَ و لا تفویضَ بل امرٌ بینَ الامرین».

^۳ واصل در سال ۸۱ هجری در مدینه متولد شد. در نوجوانی از محضر درس باقر و صادق علیهما السلام بهره گرفت و سپس به بصره رفت و از شاگردان حسن بصری شد، در حالی که پیروان و شاگردان مکتب صادق(ع) بیشتر در کوفه بودند. وی مذهب اعتزال را در بصره بنیان نهاد و به سال ۱۳۱، ۱۷ سال قبل از وفات امام صادق دار فانی را در سن ۵۰ سالگی وداع گفت.

^۴ ۵۷ تا ۱۱۴ هجری

^۵ ۸۰ تا ۱۴۸ هجری

استناد می‌کردند به برخی آیات از قبیل: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (نحل ۹۳)، هر که را خدا بخواهد گمراه می‌کند و هر که را هم بخواهد هدایت می‌کند. پس من که گمراهم، خدا خواسته! من که معاویه هستم، خدا خواسته! من که می‌روم جنگ صفین و با علی می‌جنگم، خدا خواسته! آری! علی انسان برجسته و پرهیزگاری است، علی داماد پیامبر است، علی شوهر فاطمه است، علی اولین مردی است که اسلام آورده، در ۱۳ سالگی اسلام آورده، چه همه خدمات به اسلام کرده،^۱ اما خدا خواسته است که من به صفین بروم و با همین علی بجنگم! پس همه چیز را خدا می‌خواهد! بد را خدا می‌خواهد، خوب را هم خدا می‌خواهد!

در مقابل، گروه دوم آیات دیگری را مطرح می‌کرد: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (نساء ۷۹)، هر خوبی که به تو برسد از خداست و هر بدی که به تو برسد، از خودت می‌باشد. «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (مدثر ۳۸)، هر نفسی گروگان دستاورد خویش است.

خوب اگر این دو دسته از آیات را بر حسب ظاهر نگاه کنیم، ضد هم هستند. یک جا می‌گوید: خدا می‌خواهد هدایت کند یا خدا می‌خواهد گمراه کند، یک جا می‌گوید: بدیهایی که به تو می‌رسد دست خود تو است، یا هر کاری که انجام بدهد، نتیجه آن را می‌بیند.^۲

خدا چه کسی را می‌خواهد هدایت کند و چه کسی را می‌خواهد گمراه کند؟ جواب این سؤال را باید در آیات دیگر جستجو نمود. مثلاً با

^۱ حتی می‌گویند عمر ۷۰ بار گفته: لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ، اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

^۲ در فارسی هم می‌گوییم: هر کسی آب دل خودش را می‌خورد، یعنی هر نیتی که بکند و مردم هم نفهمند، حتی بعد از ۲۰، ۳۰ سال، نتیجه آن را می‌بیند و مردم می‌گویند فلانی کاری کرده که حالا این بلاء سرش آمده!

آیات دیگر که ابتلاء و فتنه را مطرح می‌کند: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَلْوَكُمُ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک ۲)، خدا مرگ و زندگی را آفریده است که شما را بیازماید که کدامین شما در عمل، بهترین هستید. پس اصلاً آفرینش برای همین است که خدا امتحان کند. «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت ۲)، آیا مردم گمان کردند که همین که به زبان گفتند ایمان آوردیم، دیگر رها می‌شوند و مورد آزمون قرار نمی‌گیرند؟! پس زندگی آزمون است. حالا خدا چه کسی را می‌خواهد هدایت کند؟! «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره ۲)، پس کتاب، هدایت است برای پرهیزگاران، و خدا اصلاً نمی‌خواهد ناپرهیزگاران را هدایت کند! لیاقتش را ندارند! شما الآن می‌بینید که مدارس آمادگی هم امتحان ورودی و مصاحبه گذاشته‌اند که کدام را بپذیرند و کدام را نپذیرند. حال شما می‌روید آنجا و می‌گویید: چرا فرزند ما را نمی‌پذیرید؟! می‌گویند: این خواست ما است! ببینید دل بخواهی که نیست، مصاحبه کرده، امتحان گرفته، بعد قبول یا رد نموده است. اما می‌گوید این خواست ما است، دلمان می‌خواهد! و ما می‌فهمیم که وقتی می‌گوید: «دلمان می‌خواهد!» یعنی چه؟ یعنی طبق قوانین ما، طبق مقررات و طبق مصاحبه و آزمون انجام شده، دلمان می‌خواهد او را نپذیریم. این ضوابط و مقررات می‌شود خواست و ارادهٔ مسؤولان آن مدرسه.

آزادی در انتخاب دین، جزء حقوق انسان است

قوانین بشری در واقع اصولی هستند که تدوین می‌شوند برای جلوگیری از تعدی و تجاوز به حقوق هر فرد انسانی. چون حقوق فرد و جامعه هر دو محترم است، جوامع قوانینی را وضع می‌کنند که هم حقوق

فرد توسط جامعه پایمال نشود و هم حقوق جامعه توسط فرد. من فکر نمی‌کنم کسی مخالف با این روش باشد، یعنی همیشه همهٔ آحاد بشر دوست داشته‌اند حقوقشان محترم شمرده شود. پس باید آن را بشناسند و بدانند که حقشان چیست؟ مردها چه حقی دارند؟ زنها چه حقی دارند؟ جوانها چه حقی دارند؟ پیرها چه حقی دارند؟ و نیز کودکان چه حقی دارند؟ حقوق انسانها نسبت به یکدیگر چیست؟ پس باید این حقوق شناخته شود و این موضوع ربطی هم به دین ندارد. یعنی اگر شما دیندار باشید یا نباشید، اگر تحصیل علم بکنید یا نکنید، اگر دانشگاه بروید یا نروید، اگر فلان شغل را داشته باشید یا نداشته باشید، هیچ فرقی نمی‌کند و دارای این حقوق می‌باشید و حقوق انسانها هم مساوی است. به همین جهت هم شما در تمام قوانینی که در ظرف ۲۰۰ سال گذشته تدوین شده، حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می‌بینید که تمام آحاد ملت، از کمترین تا بالاترین، حتی رهبری، در برابر قانون یکسانند، پس همهٔ آحاد بشر حق یکسان دارند.

اما متأسفانه مسلمانها واقف به حقوق خود نیستند و ناآگاهند و به ایشان می‌گویند: مردم جاهل! ملت‌های عقب‌افتاده! ملت‌های جهان سومی! یعنی نمی‌دانند که حقشان چیست! آن کارگری که در کارخانه کار می‌کند یا آن معلمی که در مدرسه تدریس می‌کند، یا آنکه استاد دانشگاه است و یا آنکه رفتگر توی خیابان است، نمی‌داند حقوقش چیست! از این جهت ما می‌بینیم کوچکترین حقوق ما پایمال می‌شود! آن وقت در جاهای دیگری واکنش نشان می‌دهیم! فرض بگیرید من در صف نانوايي می‌بینم که چند نفر آمدند و به جهاتی، مثلاً با نانوا آشنا هستند، و یا با کسی که توی صف ایستاده، به نحوی نانشان را زودتر از من گرفتند و رفتند و حقوق مرا پایمال کردند و من هم بناء به ملاحظاتی

سکوت کردم، اما توی خانه که رفتم چون آنجا ناراحت شده‌ام، سر همسرم داد می‌زنم! بچه‌ام را کتک می‌زنم! این نشانه این است که ما نمی‌دانیم اولاً حقوقمان چیست؟ ثانیاً چطور باید این حقوق را استیفاء نماییم و کاملاً بگیریم.

یکی از آن حقوقی که انسان دارد، آزادی در انتخاب دینش هست. یعنی انسان می‌تواند دینش را خودش انتخاب کند. مثلاً بگویند من نمی‌خواهم مسلمان باشم، من می‌خواهم یک هفته مسلمان باشم، می‌خواهم امروز یهودی باشم، می‌خواهم فردا مسیحی باشم. البته این به ضرر او است، اما این حق را دارد و خداوند هم این حق را از او سلب نکرده است. زیرا اگر انسان مجبور شود کاری را انجام دهد، آن کار بی‌ارزش است. کار و اعتقادی ارزشمند است که انسان با اختیار خودش آن را بررسی کند و بفهمد که این به نفع اوست و سعادت او را تأمین می‌کند، سپس آن را بپذیرد. اگر هم جایی احساس کرد که نه! این راه غلط است، البته ممکن است به غلط دریافت کند، ولی این حق را دارد که به غلط تصمیم بگیرد! به زیان خودش تصمیم بگیرد! به ضرر خودش کار کند! آری! این حق را دارد! از این جهت خداوند عذاب تعیین کرده و همه را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و فقط به پیامبر وظیفه تبلیغ را احاله می‌نماید و به او می‌گوید: ای پیامبر! تو وظیفه‌ی جز تبلیغ نداری! تمام پیامبران تبلیغ می‌کردند و از راه تبلیغ مردم را دعوت می‌نمودند. من در جلسات گذشته گفتم که بعد از وفات پیامبر اکرم صلوات الله علیه، گروه‌های زیادی مرتد شدند^۱، و در تاریخ نیست که کسی از اینها کشته شده باشد، مگر اینکه اعلام جنگ کرده باشند و مسلمانها هم دفاع کرده باشند.

^۱ گروهها نه افراد!

بناءبراین والاترین ارزش انسان این است که حقوقش را بشناسد و آن را استیفاء کند و برای خودش هویت قائل شود. اگر خداوند مردم را دعوت می‌کند به راهی به عنوان «صراط مستقیم» و می‌گوید حرکت در این راه، شما را به سعادت^۱ می‌رساند، حال آیا باید این راه سعادت را با اجبار به انسان تحمیل کرد؟! قرآن این تحمیل را قبول ندارد و این را جزء حقوق انسان قرار داده است که حق دارد حتی به زیان خودش تصمیم بگیرد و بگوید: این دین یا هویت را نمی‌خواهم!

نه! مرتد نیستند، بلکه مورد آزمون قرار گرفته‌اند!

کسی که بعد از وجود مبارک پیامبر اسلام، صلوات الله علیه، آیات را تبیین کرد، امیرالمؤمنین بود. امیرالمؤمنین در خطبه^{۱۵۴} نهج‌البلاغه^۲ از گفتگویی که بین خود او و پیامبر صورت گرفته تعریف می‌کند. این گفتگو خیلی جالب است! اما متأسفانه ما از این چیزها اصلاً دور هستیم، و به عنوان شیعه دنبال این نیستیم که ببینیم گفتگوها و مذاکرات علی (ع) با پیامبر (ص) سر چه بوده است؟

حال آن گفتگوی امیرالمؤمنین با پیامبر را از روی نهج‌البلاغه برایتان می‌خوانم:^۳ «لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ: «الْم، أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

^۱ قرآن برای این سعادت اسمها یا عباراتی مانند «جَنَات»، «جَنَّت»، «جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» (آل عمران ۱۵)، «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (نساء ۱۳)، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (بقره ۵)، «أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (توبه ۲۰) را بکار برده است.

^۲ بعضی از نهج‌البلاغه‌ها خطبه^{۱۵۶}

^۳ موضوع بحث را گم نکنید، اینها مقدمات بحث است. می‌خواهیم ببینیم حکم مرتد در قرآن کشتن است یا نه؟

آلِهَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا» (خطبه ۱۵۴)، وقتی که این آیه نازل شد که «آیا مردم گمان کردند که همین که به زبان گفتند ایمان آوردیم، دیگر رها می‌شوند و مورد آزمون قرار نمی‌گیرند؟!» من فهمیدم که این فتنه‌یی که قرآن در این آیه می‌گوید، تا زمانی که پیامبر در میان ما حیات دارد، متحقق نخواهد شد، فتنه بعد از پیامبر است! تا پیامبر هست فتنه نمی‌آید!^۱ «فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟»، این فتنه و آزمونی که خدا تو را از آن باخبر ساخته است، چیست؟ به من بگو! «فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»، گفت: ای علی! امت من بعد از من مورد آزمون قرار می‌گیرد! «فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتَشْهِدَ مَنْ اسْتَشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ حِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ» (خطبه ۱۵۴)، پس گفتم: ای رسول خدا! مگر روز احد به من نگفتی که تو شهید می‌شوی، روزی که بسیاری از بزرگان قوم شهید شدند و شهادت نصیب من نشد و من به تو گفتم چرا؟! من دوست داشتم در احد شهید شوم، تو به من وعده شهادت دادی، پس چه شد؟! شهید نشدن در احد بر من بسیار دشوار آمد و سخت بود. «فَقُلْتُ لِي: أَبَشِّرُ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟» به من گفتی: مژده باد تو را ای علی که شهادت در پشت سر تو در حرکت است و به تو می‌رسد! «فَقَالَ لِي: إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا؟» پس آنگاه به من گفت: این که می‌گویم: این چنین، حتماً این چنین خواهد بود، آن وقت

^۱ ما خیلی از شیعه و تشیع دور هستیم! شیعه حداقل باید بعد از حفظ همه قرآن، تمام نهج البلاغه را هم حفظ باشد و به متن آنها عمل کند. این می‌شود شیعه که می‌گوید و ادعاء می‌کند که: من علی را دوست دارم! و او یک نامه به من نوشته، ولی من آن نامه را پرتش کردم آن طرف! و نامه معاویه را هر روز می‌خوانم! اما علی را دوست دارم و برایش گریه می‌کنم! سینه می‌زنم! زنجیر می‌زنم! او را دوست دارم!

ای علی! صبر تو در لحظه شهادت چگونه است؟! «فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ»، گفتم: ای رسول خدا! این جایگاه صبر و شکیبایی نیست! چرا از صبر صحبت می‌کنی؟! این جایگاه، جایگاه مزدگانی و سپاسگزاری و شکر است. «وَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتِنُونَ بَعْدِي بِأَمْوَالِهِمْ»، و پیامبر فرمود: ای علی! مردم اول به مالشان مورد آزمون قرار می‌گیرند! ^۱(می‌دانی در چه برهه‌یی از زمان مردم دارند به مالشان مورد آزمون قرار می‌گیرند؟! «وَيَمْتُونُ بِدِينِهِمْ عَلَي رَبِّهِمْ»، وقتی که بر پروردگارشان منت بگذارند که دیندارند! ^۲ «وَيَمْتُونُ رَحْمَتَهُ»، آن وقت آرزو و تمنای رحمت خدا را هم دارند! «وَيَأْمُونُ سَطْوَتَهُ»، و خودشان را از خشم الهی در امان می‌دانند! ^۳ «وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ»، و حرامهای خدا را با شبهه‌های دروغین و هواهای نفسانی پوچ و توخالی و سرگرم‌کننده حلال می‌کنند! کلاه سر خدا می‌گذارند! «فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالتَّبْيِذِ»، شراب را می‌گویند آب انگور است!

^۱ ببینید فتنه از کجا شروع می‌شود؟ آزمون از کجاست؟

^۲ اگر کسی از مالش گذشت، از جان گذشتن برایش آسان‌تر است! یعنی از جان گذشتن خیلی آسانتر است تا از مال گذشتن.

^۳ اینها را پیامبر صلوات الله علیه گفته و علی (ع) دارد تعریف می‌کند! حرف ما اینهاست، می‌گوییم آقا! به جای اینکه اینقدر وقت را صرف زیارت مقبره فلان و دعاء فلان کنی، بیا ببین علی چه چیزی را فریاد می‌زند! گفتگوش با پیامبر چه است؟! چه می‌خواهد از بشر؟! اینها چه راهی است که ما داریم می‌رویم! آن وقت کسی نمی‌آید گوش بدهد! و گوش نداده تهمت و افتراء می‌زند!

^۴ آیا ما این طور نیستیم؟! می‌گوییم آقا! بنده هر شب جمعه در حرم حضرت معصومه ده تا شمع روشن می‌کنم، آیا دیگر خدا (العیاذ بالله) جرأت دارد مرا عذاب کند؟!

«وَالسُّحْتِ بِالْهَدِيَّةِ»، و حرام را می‌گیرند و اسمش را می‌گذارند هدیه!^۱
 «وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»، و اسم ربا را می‌گذارند داد و ستد!^۲ «قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَائٍ
 الْمَنَازِلِ أُنزِلُهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أِبْمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فَتْنَةٍ؟»، گفتم: ای رسول خدا!
 وقتی که مردم، بعد از تو، به این جایگاه رسیدند که حرام را حلال کنند،
 با این وصفی که شما فرمودید، آن وقت من اسم این مردم را چه
 بگذارم؟! اسمشان چیست؟! آیا اسمشان را بگذارم مرتدها؟ یعنی اینها
 از دین خارج شده‌اند؟! یا چنین وضعی فتنه است؟! «فَقَالَ: بِمَنْزِلَةِ فَتْنَةٍ»،
 پیامبر(ص) فرمود: اینها مورد آزمون قرار گرفته‌اند! و این فتنه است!
 خوب تا اینجای خطبه مورد نظر من بود که مربوط به بحث ارتداد
 بود. امیرالمؤمنین (ع) پرسید: آیا اینها مرتد هستند؟ پیامبر (ص) جواب
 داد: نه! مرتد نیستند، اینها مورد آزمون قرار گرفته‌اند!

^۱ پیامبر (ص) فرمود: «هدية الأمراء غلول»، هر کسی که در رأس کار باشد، اگر
 هدیه بگیرد، غلول کرده است، یعنی حرام خدا را حلال کرده است.
^۲ ببینید در ۱۴۰۰ سال پیش، پیامبر و علی دقیقاً جامعه امروز ما را شرح
 می‌دهند! شما یک داد و ستد در یک مغازه پیدا کنید که ربا در آن نباشد!
 می‌گویند: این که ربا نیست! بیع است! «آقا قیمت این چند است؟ می‌خواهید
 بخرید؟ بلی! این نقدش ۲۰۰ تومان، اقساط اگر دو ماهه باشد، دویست و فلان،
 اگر سه ماه باشد دویست و فلان و ...» اینها را می‌خواهیم چکار کنیم؟!
 می‌خواهیم سر خدا را کلاه بگذاریم؟! من از همه شما، از همه علماء می‌پرسم:
 واقعاً کسی که این‌طور داد و ستد می‌کند، با یک مکه رفتن، عمره رفتن،
 کربلاء رفتن، نجف رفتن، مشهد رفتن، گنااهش بخشیده می‌شود؟! خدا جواب
 می‌خواهد! پیغمبر جواب می‌خواهد! علی جواب می‌خواهد! مگر اینها کلام
 پیغمبر نیست؟! می‌خواهید بگویید: پیغمبر(ص) دروغ گفت! العیاذ بالله!

اتهام ارتداد به امیرالمؤمنین (ع)!

امیرالمؤمنین در خطبه ۵۸ نهج البلاغه به خوارج می‌گوید: شما اگر مرا متهم به ارتداد نمایید، این امری است غیر قابل اثبات و غیر ممکن! امکان ندارد کسی که اولین در ایمان به رسول خدا بوده، و آخرین در وداع با او^۱، مرتد شود! آنها آنقدر به علی فشار می‌آوردند که تو بیا و قبول کن که از دین خارج شده‌ای و مرتد گشته‌ای! اما علی می‌گوید: امکان ندارد که چنین شخصی مرتد شود و بر ضد خود به کفر خویش شهادت دهد! «بَعْدَ إِيمَانِي بِاللَّهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ» (خطبه ۵۸)، بعد از این سابقه‌یی که من با رسول خدا در ایمان و جهاد دارم، بیایم ضد خودم به کفر شهادت بدهم؟!۲

علی ادامه می‌دهد: «لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا» (خطبه ۵۸)، اگر من چنین شهادتی را بر ضد خودم بدهم که من بعد از اینها همه سابقه، کافر شده‌ام! پس گمراه شده‌ام! «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»، و من هرگز هدایت شده نبوده‌ام! یعنی حالا فهمیدم که آن راهی که آمده‌ام غلط بوده، آن وقت بعد از اینها همه جهاد، بیایم بگویم راهم غلط بوده؟! نه! این است که قرآن می‌فرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» (ابراهیم ۲۷)، خدا چه کسانی را ثابت قدم و استوار می‌سازد؟! کسانی که در دنیا و آخرت قولشان ثابت باشد! یک قول! و این همان قولی است که قرآن می‌گوید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر ۱۷ و ۱۸)، بشارت بده به بندگان من که این قول^۲ را می‌شنوند و به بهترین شکل از آن تبعیت می‌کنند! این قول، نه هر قولی!

^۱ بعد از وفات پیامبر همه رفته بودند در سقیفه بنی ساعده و حکومت تقسیم می‌کردند و علی مانده بود تا کفن و دفن پیامبر را انجام دهد.

^۲ در این آیه منظور از «القول»، همان قرآن است.

پس تا اینجا دو مطلب اساسی از امیرالمؤمنین مطرح شد: یکی اینکه می‌فرماید: من مرتد نیستم و از دین برنگشته‌ام! من کافر نیستم! و دیگر اینکه از پیامبر می‌پرسد: اینهایی که این کارها را می‌کنند، آیا مرتد هستند؟ پیامبر(ص) می‌گوید: نه اینها مورد آزمون قرار گرفته‌اند. پس ببینید که قضیه کشتن مرتد اصلاً از کجاست! این خوارج هستند که می‌گویند: ای علی! چون تو مرتد و کافری شده‌ای، باید کشته شوی! و کشتن مرتد در دیدگاه امیرالمؤمنین نیست و چنین عملی با اصل هدایت کاملاً متضاد و ناسازگار است! پس ببینید که ریشه فقهی حکم کشتن مرتد اصلاً از کجا وارد شده است!

امیرالمؤمنین (ع) کوفیان (مارقین) را نیز مرتد نمی‌داند!

از خطبه ۲۶ تا ۳۱ نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین از اطرافیان خودش، از شیعیان خودش که در کوفه هستند، شکایت می‌کند. همان شیعیانی که طوماری با ۱۱ هزار امضاء، و بناء بر بعضی از روایت‌ها ۱۸ تا ۲۰ هزار امضاء برای حسین بن علی فرستادند و او را دعوت به کوفه نمودند و گفتند: ما برای تشکیل حکومت تو را حمایت می‌کنیم و با تو بیعت می‌نماییم! آری! اینها شیعیان علی بودند! فکر نکنید سنی بودند و در برابر علی ایستاده بودند! نه! شیعیان خودش بودند! بروید این خطبه‌ها را بخوانید! در این خطبه‌ها از آنها گله و شکایت می‌کند. آیا کسی که امیرالمؤمنین از او شکایت کند، در ایمانش ثابت است؟! امیرالمؤمنین شیعیانش را در مسجد جمع کرده و به ایشان می‌گوید: - البته خیلی مهم است که امیرالمؤمنین این جمله را بگوید! - «قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا» (خطبه ۲۷)، خداوند بکشد شما را که قلب مرا پر خون کردید! دقت

کنید! به آنها نمی‌گویید: که مرتد هستید! حال من می‌خواهم فقط یک سؤال بپرسم: اگر شخصی در نظامی به اسم نظام جمهوری اسلامی به یک روحانی اهانت کند، حتی فرض کنیم به یک مرجع تقلید اهانت نماید، آیا مقام آن مرجع از علی بن ابیطالب خیلی بالاتر است؟! آیا آن قدر والاتر است که به این شخص اهانت کننده بگویند: مرتد! بگویند: از دین خارج شده! و حکم به کشتن یا محبوس کردن او بدهند! ببینید آنها تا اینجا پیش آمدند که امیرالمؤمنین به آنها می‌گوید: خدا شما را بکشد که دل من را پر خون کردید! اما نمی‌گویید شما مرتد هستید! این اتهام را به آنها نمی‌زند! ببینید آزادی در حکومت علی تا کجاست و او چقدر تحمل می‌کند!

روش، روش، روش جذب است نه دفع!

برای اینکه مطلب کامل‌تر شود، خطبه ۵۵ نهج‌البلاغه را هم مرور می‌کنیم. این خطبه جزء مباحثاتی است که در صحنه جنگ صفین صورت گرفته است. عادت امیرالمؤمنین در جنگها این نبود که همین که می‌رسد به میدان، دستور حمله و تاخت و تاز بدهد، اگر چادر داشتند، چادر می‌زدند، شترها و اسبها را آب و علف می‌دادند، در هر صورت صبر می‌کردند تا طرف مقابل اقدام نماید. چرا؟ برای اینکه در قرآن دستور داده شده به کسی حمله کنید که به شما حمله می‌کند، با آنها نبرد کنید که «وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ» (توبه ۱۳)، که حمله را آغاز کرده‌اند. بر این اساس مسلمانهایی که پیرو قرآن و سنت رسول خدا (ص) هستند نمی‌توانند آغازگر حمله باشند، حتی اگر در میدان جنگ هم می‌روند، باید بایستند تا آن طرف شروع کند. در صفین هم همین طور بود. بعد کم‌کم شیعیان علی شروع کردند پشت سر او حرف زدن. یکی می‌گفت: می‌ترسد! آن

یکی می گفت: نه نمی ترسد، می خواهد ببیند اگر می شود صلح کند! خلاصه کم کم این زمزمه ها توسعه پیدا کرد و به گوش امیرالمؤمنین رسید. ایشان همه را جمع کرد و گفت: «أَمَّا قَوْلُكُمْ أ كُلُّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ»، و اما اینکه به گوش من رسیده است که شما گفته اید که همه این تأخیرات به خاطر کراهیت از موت است، از مرگ می ترسد. «فَوَاللَّهِ مَا أُبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ»، به خدا سوگند که هیچ تفاوتی برای من نمی کند، چه من به سوی مرگ بروم و چه مرگ به سوی من بیاید، «وَأَمَّا قَوْلُكُمْ شَكًّا فِي أَهْلِ الشَّامِ»، و اما اینکه گفته اید که در اهل شام شک دارم و فکر می کنم یک وقت می آیند و طرفدار من می شوند، یا صبر کردم بینم یک وقت اختلاف داخل خودشان بیفتد، «فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي وَ تَعْشُرَ إِلَيَّ صَوْنِي»،^۱ سوگند می خورد امیرالمؤمنین! می گوید: سوگند به خدا من جنگ را حتی یک روز به تأخیر نینداختم، الا به این سبب که طمع دارم یکی یا چند نفر از آنها به ما ملحق شوند و زیر نور هدایت من هدایت گردند! ببینید می گوید: «فَتَهْتَدِيَ بِي وَ تَعْشُرَ إِلَيَّ صَوْنِي!»! زیر نور هدایت! خیلی مهم است که امیرالمؤمنین بگوید من نور هدایت دارم! آیا حالا آن نور در شیعه هست؟! حرف ما این است که اسلام، مخصوصاً تشیع، اگر می خواهد زنده شود، این زنده شدن امکان ندارد مگر اینکه شیعیان پایشان را جای پای امیرالمؤمنین بگذارند!

^۱ اینها همه را برای مقدمه ارتداد دارم می گویم. ببینید آزادی تا کجاست! من گفته ام، باز هم می گویم: یکی از مسؤولیتهای شما این است که بروید و کسانی را که بر فراز منبر پیامبر می نشینند، وادارشان کنید کلام امیرالمؤمنین را برایتان بخوانند و ترجمه کنند، تا تشیع شکل بگیرد. شیعه که به این مداحی ها و هیأت درست کردنها و این اسمها نیست! شیعه اینجا در سیره مولی امیرالمؤمنین است!

آری! روش و برنامه امیرالمؤمنین در جنگ این است که یک یا چند نفر به نور هدایت او هدایت شوند و از گمراهی نجات پیدا کنند! از این دنیاپرستی و تفاخری که معاویه درست کرده، نجات پیدا کنند! بفهمند که اصلاً دین یعنی چه! اسلام یعنی چه! زندگی یعنی چه! دنیا یعنی چه! آخرت یعنی چه! روش، روش جذب است نه دفع! این نیست که اگر یکی بگوید من اسلام را قبول ندارم، بگویند: بگیرید بکشیدش! نه! این طور نیست! «وَذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا»، و این برای من خیلی دوست داشتنی تر است که هدایت بشوند تا اینکه آنها را در گمراهی که هستند بگشیم، یعنی اگر بشود یکی را هدایت کرد و زنده بماند، برای امیرالمؤمنین بهتر است. «وَإِنْ كَانَتْ تَبْوَةٌ بِأَثَمِهَا»، و حتی اگر در گناهان انبوه خودش جاگیر و گرفتار شده باشد او را بیرون می‌کشیم! این مهم است! ما همه باید همین طور باشیم! همه باید هدفمان این باشد که گمراهان را از گمراهی نجات بدهیم! باید کوشش کنیم همه را در زیر نور هدایتی گرد آوریم که امیرالمؤمنین می‌گوید من دارم!

حتی اگر کسی امیرالمؤمنین را سب نماید، نمی‌توان او را حبس کرد یا کشت!

حال آزادی را در جای دیگر ببینید: امیرالمؤمنین اول قیافه معاویه را تعریف می‌کند بی‌آنکه اسمش را ببرد، ادب را ببینید! اسم نمی‌برد که معاویه است! به شیعیانش می‌گوید: شما با من مخالفید! شما عدالت من را تحمل نمی‌کنید! آزادی خواهی من را تحمل نمی‌کنید! روش من را در حکومت داری که بعد از پیامبر بی‌سابقه است، تحمل نمی‌کنید! بناءبراین آگاه باشید که این اتفاق می‌افتد: «أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ» (نهج البلاغه ۵۷)، بدانید که بعد از من مردی بر شما مستولی خواهد شد که بسیار پرخور و بسیار شکم باره و شکم

بزرگ است^۱، «يَأْكُلُ مَا يَجِدُ»، هر چه را که بیابد می خورد! این سخنان خیلی آموزنده است! می گوید: هر چه را که بیابد می خورد! یعنی همه چیز را مال خود می داند و می گوید: اگر یک وقت چیزی از کاسه و سفره من ریخت، می توانید بردارید و بخورید!

«وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ»، و آن چه را هم که نمی یابد، طلب می کند که برایش بیاورند! «فَأَقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ»، امر است که او را بکشید، اما نمی کشیدش! چرا؟! برای اینکه می بینید آنجا پول است! آنجا ثروت است! آنجا کار و بار است! آنجا مقام و منزلت دنیوی است! مثل خود ما که در خانه می نشینیم و می گوئیم: آه! چه دولت بدی! چه حکومت بدی! چه سیاست بدی! اما بیرون که آمدیم، تعظیم می کنیم و می گوئیم: سلام علیکم! شما چقدر خوب هستید! شما سرورید! شما تاج سرید! و هر چه تملق و چاپلوسی که هست نثارشان می کنیم!

«فَأَقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ»، نه! خواهان نابودیش نیستید! هرگز این کار را نمی کنید! «أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَ الْبِرَاءَةِ مِنِّي»، آگاه باشید که وقتی او بر شما مستولی شد، به شما دستور می دهد که به من فحاشی کنید و از من برائت جوئید. «فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي»، پس اما فحش دادن، اشکالی ندارد، مرا ناسزا گوئید!^۲ اگر شما را وادار کرد به من فحش بدهید، بدهید! «فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ»، این فحش دادن به من، برای من تزکیه آور است! وجود مرا پاک می کند! و شما را هم از مرگ نجات می دهد.^۳ «وَ أَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي»، اما اینکه از من برائت جوئید، نه! چنین نکنید! چرا؟! برای

^۱ این مشخصات منطبق است با قیافه معاویه.

^۲ آزادی خواهی را ببینید!

^۳ حتی اگر کسی علی (ع) را سبّ نماید، نمی توان او را حبس کرد یا کشت!

اینکه من عترت پیامبرم و قرآن مجسم هستم. پس اگر از من برائت بجوید، از پیامبرتان و قرآنتان و ایمانتان برائت جسته‌اید! «فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ»، من بر آن فطرت پاک الهی متولد شدم!^۱ «وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ»، و من از همه پیشی گرفتم، هم در ایمان، هم در هجرت. حال ممکن است پرسید که پیامبر (ص) که به مدینه هجرت فرمود، امیرالمؤمنین در جای پیامبر خوابید، پس چطور در هجرت از همه سبقت گرفته است؟! پاسخ این است که پیامبر قبل از هجرت به مدینه، مهاجرت‌هایی داشت. وقتی عذاب و آزار و شکنجه در مکه اوج می‌گرفت، به قبایل اطراف می‌رفت مثل بنی عامر، و تنها حامی و همراه او علی بود! دو تایی! و جالب است به طائف که رسیدند، به بچه‌ها یاد داده بودند که هر دو را سنگسار کنند!^۲ پس مهاجر فی سبیل الله در رکاب پیامبر عظیم الشان اسلام، اول امیرالمؤمنین بوده است.

^۱ «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» (مریم ۳۳)، پیوسته تا عالم در چرخش است از ابتداء تا انتهاء، سلام بر این فطرت پاک و سلیم است. انسان به طور فطری پاک و آزادی‌خواه و عدالت‌خواه و عدالت‌پرور و عدالت‌گستر است. پس اگر از من برائت بجوید، یعنی از این فطرت، که شامل این صفات است، برائت جسته‌اید و با آنها مخالفت کرده‌اید!

^۲ همین واقعه برای مرحوم دکتر چمران که از امریکا آمده بود به شهر صور اتفاق افتاد. همسر اول مرحوم چمران امریکایی بود و ۴ فرزند هم داشتند. آن وقت بعضی از بزرگان شیعه در لبنان به بچه‌های عرب صور گفته بودند که به این بچه‌ها که می‌آیند توی کوچه و مدرسه، سنگ بزنید! این سنگ پرانی و آزار آنقدر ادامه یافت تا خانم ایشان، بچه‌ها را برداشت و به امریکا برگشت و بعد هم طلاق گرفت! در هر حال آن جریان طائف در تاریخ تکرار می‌شود! (از گزارش مرحوم چمران برای اینجانب در بیروت)

حکم کشتن مرتد نه در قرآن است، نه در سنت!

از اینها گذشته، ما در هیچ یک از آیات قرآن حکمی برای کشتن مرتد نداریم. دستوری نداریم که مرتد را بکشید، بلکه می‌گویید ره‌ایش کنید! اما وقتی می‌رویم در کتابهای فقهی، می‌بینیم که اینها همه مسأله‌یی که برای ارتداد درست شده، ریشه‌های انحرافی دارد! یعنی از مکتب عترت در نیامده است، بلکه به نحوی خواسته‌اند این مکتب را تخریب کنند! به دلیل اینکه ما در قرآن اینگونه احکام را نداریم، بناءبراین یک عده‌یی این احکام را در اسلام جا داده‌اند! در زمان پیامبر سه طایفه بزرگ مرتد شدند و پیامبر با آنها ن‌جنگید و هیچ یک از آنها را هم نکشت، و در زمان ابی‌بکر هفت طایفه مرتد شدند و از دین برگشتند و فقط با یکی از آنها که اعلام جنگ کرد، ابی‌بکر هم دستور داد با آنها وارد جنگ شدند و آنها را هم شکست دادند و تار و مار کردند.^۱ در ماههای آخر عمر شریف پیامبر (ص) مردی نیز در یمن اعلام نبوت (نه ارتداد) کرد، به نام مُسَیْلَمَةُ کَذَّاب، بعد هم زنی به نام سجاح پیدا شد و او هم ادعاء نبوت کرد، و بعداً این دو با هم ازدواج نمودند و نیرو جمع کردند که به مدینه حمله کنند. چون فاصله عدن تا مدینه چیزی حدود هزار کیلومتر یا بیشتر است و آنها در ظرف چند روز می‌توانستند با اسب و شتر به مدینه برسند، پیامبر دستور داد که به آنجا لشکرکشی کنند. در این لشکرکشی فرمانده امیرالمؤمنین بود. موقع حرکت، پیامبر اکرم صلوات الله علیه به امیرالمؤمنین فرمود: در این سفر - نمی‌گویید در این جنگ یا در این نبرد یا در این مقاتله - می‌گویید در این سفر که

^۱ اسامی طوایف، رؤساء، فرماندهان و حتی افرادی که از آنها کشته شدند، در تاریخ ثبت است.

می‌روی، اگر یک نفر به دست تو هدایت شود، بهتر است از تمام آنچه که در دنیا خورشید بر آن می‌تابد!^۱ نمی‌گویند آدم بکش! می‌گویند هدایت کن! تو برو یکی را هدایت کن و برگرد! خوب آیا این دین، دین خشونت است؟! آیا دین آدم‌کشی است؟! خوب اگر این مسائل انحرافی در دنیا منتشر بشود، که می‌شود، آبروی مسلمانها می‌رود و کسانی که مدافع اینگونه احکام بوده و هستند، آبروی خودشان را می‌برند و چنانچه اسلام امیرالمؤمنین شناخته شود و رشد بکند، بعضی از آنها خجالت می‌کشند! حالا شما می‌بینید که غربی‌ها چه کار دارند می‌کنند! مدام پای پاپ را وسط می‌کشند! و بعد میدان و عرصهٔ عراق را ببینید که چه هنگامه‌یی از کشتار و دسیسه‌های آنهاست و مسلمانها را به این روز انداخته‌اند!

۶ دسته آیات دربارهٔ ارتداد

در قرآن کریم در باب ارتداد، ۶ دسته از آیات وجود دارد که به بررسی آنها می‌پردازیم:

دستهٔ اول: آیاتی هستند که به کافران آزادی می‌دهند در وادی احتجاج و جدال و گفتگو با خدا و پیامبران وارد شوند.

دستهٔ دوم: آیاتی هستند که به هر انسانی آزادی می‌دهند که دین اسلام یا هر دین الهی را بپذیرد و یا اینکه دعوت پیامبران را رد کنند.

دستهٔ سوم: آیاتی هستند که به پیامبران توصیه می‌کنند کسی را

^۱ عین همان چیزی را که پیامبر (ص) می‌گوید، خود علی (ع) هم در نهج‌البلاغه می‌گوید که تأخیر من برای این است که ممکن است یک نفر زیر نور هدایت من هدایت شود.

مجبور نکنند که دین آنها را بپذیرد و فقط به تبلیغ اکتفاء کنند.

دسته چهارم: آیاتی هستند که بی تأثیر بودن انذار پیامبران را در کافران گوشزد می کنند، بی آنکه حکمی برای آنها صادر کنند. به پیامبران و اهل ایمان می گویند که کافرها انذار^۱ شما را نمی پذیرند. این آیات، حکمی هم در باب این دسته از کافران صادر نکرده اند و به مسلمانها هم مأموریتی نداده اند که با این گروه از مردم چه کار کنید.

دسته پنجم: آیاتی هستند که گروهی از مرتدان را زیر پوشش نفاق نشان می دهند. یعنی این مرتد است و دین اسلام را قبول ندارد ولی به جهت منافع و مصالحی که در جامعه ایمانی دارد و یا چون به او گفته اند اگر از دین خارج شوی تو را می کشیم، نفاق می کند، اما دین را قبول ندارد.^۲

دسته ششم: آیاتی هستند که منحصرأ در موضوع ارتداد صحبت می کنند، یعنی خود کلمه مرتد یا ارتداد در این آیات ذکر شده است.

^۱ انذار یعنی ترساندن و بیم دادن.

^۲ اوایل انقلاب شخصی بود که از کار اخراجش کرده بودند، یک بار در خیابان با او برخورد کردم. گفتم شما کجا می روید؟ گفت: می روم نماز جمعه. گفتم: شما که چیزی را قبول نداری! گفت: اتفاقاً بی وضوء هم دارم می روم! خوب این دارد نفاق می کند! این مرتدی است زیر پوشش نفاق! قرآن نمی خواهد که نفاق در جامعه رشد کند، بلکه می خواهد اینکه مرتد است آزادانه بگوید: من دین شما را قبول ندارم، و ارتدادش را نپوشاند تا مردم او را بشناسند و مسلمانها بدانند چطور با او رفتار کنند.

دسته اول: کسانی بودند که قرآن آنها را در احتجاج و جدال با خدا یا با پیامبر یا با مسلمانها آزاد می‌گذارد. بناءبراین آنها آزادند که بیایند با پیامبر جدال کنند و پیامبر هم به آنها جواب بدهد. پس آنها می‌آمدند و بحث می‌کردند و بعد هم به پیامبر می‌گفتند: تو دیوانه‌ای! تو اصلاً نمی‌فهمی! تو اینها را از کجا می‌آورده‌ای؟! تو اصلاً رسول نیستی! تو بشری هستی مثل ما! آری! آزاد بودند که بیایند این حرفها را بزنند! و شما در تاریخ پیدا نمی‌کنید که یک نفر آمده باشد و این حرفها را به پیامبر زده باشد و پیامبر دستور داده باشد که او را بگیرند و بکشند. آنها در اوج قدرت پیامبر هم آزاد بودند! آخرین گروهی که با پیامبر در سال ۱۰ هجری در نزدیکی مدینه مباحثه کردند، نصارای نجران بودند که آمدند آنجا و با پیامبر مجادله کردند که منتهی شد به «مباهله»^۱ و قرار شد در بیرون مدینه، در یک روز خاص، پیامبر نیروهایش را جمع کند و بروند آنجا و احتجاج و مقابله کنند و هر کسی که محکوم شد، دینش را کنار بگذارد. وقتی که روز موعود رسید، پیامبر به همراه امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، حسن و حسین (ع) به محل موعود رفتند. وقتی اُسقف نجران این ۵ نفر را از دور دید که می‌آیند، دستها را بالا برد و رو کرد به حدود ۱۰ هزار نفری که همراهش بودند و گفت: اِیُّ لَارِیْ وُجُوهُا لُو سَأَلُوا اللّٰهَ اَنْ یُّزِیْلَ الْجَبَلَ عَنْ مِکَانِهِ لَفَعَلْ، من چهره‌هایی را می‌بینیم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جا بکنند، می‌کنند! آری! این طور مقابله می‌کردند! استدلال داشتند! آنها هم آزاد بودند و مجادله می‌کردند! آزادی در اسلام این گونه بوده است! و امروز یکی از نیازهای اساسی جوامع اسلامی، همین آزادی است که هر کسی آزاد باشد و هر چه دلش

^۱ برای توضیح بیشتر به کتاب «چند گفتار» (ص ۴۳ تا ۵۸) مراجعه نمایید.

می‌خواهد به قرآن و پیامبر بگوید و کسی با او کاری نداشته باشد! قرآن تحت حفظ «ملائکه الله» است و کسی را با او یارای مقابله و تفوق نیست.

حال می‌پردازیم به آیاتی که دسته اول را معرفی می‌کنند:

سوره رعد آیه ۴۳: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»، ای پیامبر! کسانی که کافر شده‌اند به تو می‌گویند که تو مرسل نیستی.^۱ «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»، ای پیامبر! تو جواب بده^۲ که شهادت خدا میان من و شما کفایت می‌کند. یعنی شهید که خدا باشد و شهادت بدهد که حق با کیست، کفایت می‌کند و تو هیچ کس دیگر را نمی‌خواهی! لازم نیست بروی زید و عمرو را بیاوری که بگویند او پیغمبر است! نه! تو بگو خدا کافی است که میان من و شما شهادت بدهد! اما متأسفانه حالا می‌بینید که قضیه برعکس است. روشنفکران ما به جای اینکه به آیات قرآن استناد کنند و مطالب خودشان را در موضوع دینداری با قرآن اثبات نمایند، می‌روند از نویسندگان و فلاسفه غرب مطلب می‌آورند که دیدگاه دینی خودشان را با آنها اثبات کنند! قرآن به پیامبر یاد می‌دهد که تو نیازی اصلاً به هیچ پشتوانه فکری دیگری نداری، بگو خدا در این میان اگر گواهی بدهد و گواه باشد، کافی است. «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، و هر کس دیگری که نزد او علم کتاب باشد، یعنی خداشناس باشد و به این علم رسیده باشد و این تشخیص را داده باشد که این کلام، کلام من نیست، بلکه کلام وحی است، او به مرسل بودن من شهادت می‌دهد.

سوره کهف آیه ۵۶: «وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»، ما فرستادگان خودمان را نفرستادیم مگر اینکه مزده دهنده و بیم دهنده

^۱ چقدر آزادند که می‌گویند: تو مرسل نیستی!

^۲ ببینید محاجه و جدل است.

باشند. یعنی کسانی که عمل صالح می‌کنند و ایمان به خدا و معاد دارند را مژده بدهند که شما اهل نجات و سعادت و نیک‌بختی و خوشبختی هستید. و به آن کسانی که خلاف این مسیر را طی می‌کنند، بیم بدهند و آنها را از نتیجه عملشان بترسانند. خوب این به نفع خودشان است نه به نفع خدا. بیم دادن این است که بگوید: اگر تو این کار را انجام بدهی خلاف مصالح خودت عمل کرده‌ای! حیات این دنیای خودت را مختل می‌کنی! اگر تو نفاق کنی، همین جا آسیبش را می‌بینی! اگر مرتکب زنا شوی، همین جا خانواده و جامعه آسیب می‌بیند! اگر دروغ بگویی، همین جا آثار بدش را خواهی دید! پس رسولان ما به جهت انجام این دو مأموریت فرستاده شده‌اند. وقتی جمله با نفی شروع می‌شود، معنای نفی مطلق را دارد، «وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»، یعنی ما هرگز رسولان را نفرستادیم جز به این جهت که مبشر و منذر باشند، فقط همین دو هدف! «وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ»، اما کسانی که کافر شده‌اند با باطل خودشان به جدال حق می‌آیند. پس به کسانی که کافر شده‌اند آزادی داده است که به مبارزه با حق بیایند و با باطل خودشان هم به میدان بیایند و حرف بزنند! خوب آنها هدفشان چیست؟ «لِيَذْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»، تا این که با آن باطل خودشان حق را پایمال کنند! آنها هدفشان این است و هدف ما از ارسال انبیاء تبشیر و انذار بوده است. هدف کافران از جدالی که با باطل خودشان در برابر حق می‌کنند این است که به وسیله آن باطل، حق را لگدکوب کنند. «وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا»، و آیات ما و هر آنچه که بدان بیم داده شده را به استهزاء و ریشخند و مسخره گرفتند. مسخره کردن هم انواع و اقسام دارد: یکی با کلام! یکی با چشم و ابرو! یکی با ریشخند! خوب این نوعی مسخره کردن است.

همان آیه‌یی را هم که ما به عنوان آیه چشم زخم گرفته‌ایم، آن هم یک نوع مسخره کردن است. «وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ» (قلم ۵۱)، آنها با چشمان خودشان تو را می‌لغزانند، یعنی هدفشان این است که تو را با چشمان خودشان مورد استهزاء و تمسخر قرار دهند، مثلاً پای منبرت می‌نشینند و وقتی داری صحبت می‌کنی و آیه می‌خوانی، به هم چشمک می‌زنند و حواس تو را پرت می‌کنند! خوب این استهزاء است! بناءً بر این کافران تا این حد آزاد بودند که بیایند و بنشینند و با چشمان و ابروان و لبخند خودشان پیامبر را مسخره کنند! تا این حد آزاد بودند! و هیچ جای تاریخ نیست که پیامبر دستور داده باشد کسی را به جهت این استهزاءات دستگیر کنند. آری! آنها آزاد بودند و این حق را داشتند که حتی پیامبر را مسخره کنند! این حق انسان است! حق انسان است که بیاید حتی در مسجد پیامبر و جلو پیامبر و مخالفت خودش را با رسالت پیامبر ابراز کند! این حق او است!

سوره سبأ آیه ۳۱: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»، کافران می‌گویند: هرگز به این قرآن ایمان نخواهیم آورد و حتی به آن کتابهایی که پیش روی این پیامبر است نیز هرگز ایمان نمی‌آوریم. چرا؟! برای اینکه پیامبر «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» (بقره ۹۷)، تأیید کننده آن چیزهایی است که در پیش روی خود دارند. پیامبر استناد می‌کرد و می‌گفت اسم من در کتابهای شما هست و کتابهای شما به نبوت من بشارت داده‌اند و من کتاب‌های شما را تأیید می‌کنم، اما کتاب‌های شما تحریف شده است و اصلش این است که من دارم می‌گویم. آن وقت آنها برای اینکه آب صافی و پاک را روی دست پیامبر بریزند، می‌گفتند: به آن کتابها هم ایمان نداریم! آنها را هم قبول نداریم!

سوره یس آیه ۴۷: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ»، وقتی به آنها گفته شد (یا گفته شود)^۱ که از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا»، آنان که کافر شده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند:^۲ نمی‌خواهیم ایمان بیاورم! نمی‌خواهیم انفاق کنیم! «أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ»، آیا ما بیاییم و کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست، اطعامش می‌کرد؟! خدا می‌خواهد این فقیر باشد، من بیایم اطعامش کنم؟! ببینید اینجا خودش را دیندار و حتی دو آتشه‌تر از پیامبر نشان می‌دهد! می‌گوید: خدا خواسته این فقیر باشد، اگر من اطعامش کنم، ضد اراده خدا کار کرده‌ام! پس خدا اگر می‌خواهد این غنی باشد، خودش به او می‌دهد! این جدل و محاجه است! خوب خدا به آنها چه جوابی می‌دهد؟ «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، شما در گمراهی آشکار قرار گرفته‌اید! گمراه هستید که این حرف را می‌زنید! ببینید خداوند اینگونه جواب می‌دهد، نه با شمشیر! نه با زندان! نه با تهدید! نه با تبعید! هیچ! می‌گوید: شما در گمراهی آشکار هستید.

سوره فصلت آیه ۲۶: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ»، کافرها به طرفداران خودشان و افرادی که پیرامونشان هستند می‌گویند: به این قرآن گوش ندهید و حرف لغو در میان آن بزنید، یعنی وقتی قرآن تلاوت می‌شود شما با خودتان حرف بزنید و حرف بی‌خود بزنید یا یک کاری بکنید که توجه مردم به شما جلب شود، اما حرفتان حرف حسابی نباشد! سخن لغو و بیهوده باشد! به چه هدفی؟! «لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»، باشد که شما غالب شوید، هدف غلبه شماست.

^۱ این ماضی را می‌توانید به دلیل تداومش، به زمان حال هم ترجمه کنید.

^۲ ببینید محاجه و مجادله کاملاً آزاد است!

سوره مطفین آیه ۲۹: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَصْحَكُونَ»، کسانی که مرتکب جرم می‌شوند به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌خندند. و در آیه ۳۴ همین سوره می‌گوید: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَصْحَكُونَ»، در روز قیامت کسانی که ایمان آورده‌اند به کافرها می‌خندند! در دنیا آنها خندیدند، در آخرت اینها می‌خندند! پس خداوند جواب دادن و جزاء دادن به کافران را به قیامت احاله می‌دهد و در دنیا آنها را آزاد می‌گذارد. چرا که ایمان ارزشش به این است که انسان با نهایت آزادی و اختیار انتخابش کند، نه با زور! ایمان با زور فایده‌ی ندارد.

سوره انعام آیه ۲۵: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»، ای پیامبر! این کافران نزد تو می‌آیند و با تو جدل می‌کنند و می‌گویند: اینهایی را که تو آورده‌ای همان افسانه‌های پیشینیان و همان چرت و پرت‌های قبلی‌هاست! ببینید چقدر با آزادی دارند حرف می‌زنند! در برابر پیامبر خدا ایستاده‌اند و می‌گویند اینها افسانه‌های پیشینیان است! تفاوت و فاصله را ببینید! مسلمانها چقدر با قرآن فاصله گرفته‌اند! اگر تبلیغ بیاید در این چارچوب قرار بگیرد، رشد پیدا می‌کند. یعنی با تهدید نباشد، بلکه با تشویق باشد، با انذار باشد، با بیم دادن و بشارت باشد، و بیان خیر و صلاح باشد، واقعی و حق باشد، و آنهایی هم که نمی‌خواهند بپذیرند، آزاد باشند بیایند جدل کنند و حرفشان را بزنند. آن وقت جامعه شفاف می‌شود، آحاد جامعه به هم اعتماد پیدا می‌کنند، یعنی آن کسی که می‌گوید من دین دار هستم، همه می‌دانند که این دینش واقعی است، وقتی نماز می‌خواند، نمازش واقعی است، دیگر نفاق نمی‌کند! زیرا از کسی نمی‌ترسد و با اختیار و آزادی آمده است. آری! این جامعه ارزشمند است! این هویت ارزشمند است! این امت است! «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (انبیاء ۹۲). این امت واحده است! اینجاست که وحدت بر اساس اعتماد و اطمینان و شناخت و شفافیت به وجود می‌آید!

سورة ابراهيم آیه ۹: در سورة ابراهيم داستان قوم نوح و عاد و ثمود و اينها را پشت سر هم می آورد. آن اقوام در برابر انبياء خودشان می ايستند و ايمان نمی آورند. قرآن می گوید: «وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ»، هر قومی به پيامبر خودش اين را گفته که ما به آنچه که شما مبعوث به آن شده ايد کافریم و آن را قبول نداریم. «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ»، و ما نسبت به آنچه که شما ما را به آن فرا می خوانيد در شک هستيم، شک همراه با ريب! شک با ريب فرق می کند. شک، در کردن و نکردن است، مثلاً اينجا چند نوع ميوه وجود دارد. شما می گوييد اين یکی را بخورم يا آن یکی را، يعنی شک می کنيد، بناءبر اين شک، در عمل است. اما مثلاً مسأله يی را حل می کنيد و به جوابی می رسيد، حال با خود فکر می کنيد اين جواب درست يا نه؟! اين ريب است، يعنی ريب ترديد در درست بودن يا نادرست بودن است، پذيرم يا نپذيرم؟! بناءبر اين آن ترديدی که مربوط به ذهن و عقل و استعداد انسان است، ريب است. آيه می گوید: «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ»، ما حتماً در شک هستيم. بعد در آخر آيه کلمه «مُرِيبٌ» را اضافه می کند، يعنی هم ترديد داريم که بياييم به سمت شما يا نياييم و هم مريب هستيم، يعنی ترديد داريم که پذيريم يا نپذيريم. مثلاً شما می گوييد: امشب بيايم اينجا يا نه؟! اين شک است. حالا شک شما برطرف می شود و می آييد اينجا و به حرفهای من گوش می دهيد، اما حالا ريب می کنيد که اين حرفها را قبول کنم يا نه؟ اين ريب است. بناءبر اين آيه هر دو نوع ترديد را بيان می کند و کافرها تا اينجا آزادند که به همه انبياء بگويند: «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ»!

پس آيات دسته اول مربوط به اين بود که کافرها از همه اقوام با انبياء خودشان، با آزادی و بدون ترس، جدل کردند و گفتند ما اعتقاد

شما را نمی‌پذیریم. اما متأسفانه امروز در یک کشور اسلامی، کسی به عنوان سخنگوی دین و قرآن حق ندارد حرف بزند! تازه در برابر پیامبر هم نیست، بلکه در برابر آدم‌هایی است که همه آنها از این یکی کم سواد‌ترند! خدا و انبیاء به آن کافران و شکاکان حق می‌دادند حرفشان را بزنند و مخالفتشان را اعلام کنند و کسی هم به آنها آسیبی نمی‌رساند. خداوند به پیامبر فرمان داده که حرفهای باطلشان را گوش بده! تفاوت را ببینید! پس به اسم، اسلام نمی‌آید! اسلام رفتار پیامبر است! اسلام دستورات قرآن است! قرآن حق آزادی را برای انسان قائل است و آن را در همه زمینه‌ها به رسمیت شناخته است. یعنی به همه آزادی می‌دهد! اگر آزادی نباشد عمل انسان ارزشی ندارد! اگر من از ترس مسجد بروم یا برای کوپن یا برای حج مسجد بروم، این مسجد رفتن فایده‌یی ندارد! این دین نیست! تماماً نفاق است!

تعداد آیات دسته اول خیلی زیاد است، حالا که نوع آیات آن را شناختید، وقتی قرآن را تلاوت می‌کنید به اینگونه آیات دقت کنید.

دسته دوم: آیاتی هستند که انسان را در قبول یا رد ایمان آزاد می‌گذارند. قرآن در آیات زیادی انسان را آزاد گزارده است که ایمان بیاورد یا نیاورد. و یکی از وجوه اختلاف و افتراق بین شیعه و سنی^۱ این است که شیعه انسان را مختار می‌داند و اهل سنت انسان را مجبور می‌داند، یعنی اگر انسان گمراه شد و هدایت الهی را نپذیرفت، می‌گویند: خواست خدا است و خودش اختیار ندارد، ولی شیعه می‌گوید: انسان مختار است که ایمان بیاورد یا نیاورد، بپذیرد یا نپذیرد.

^۱ البته سنی که می‌گوییم یعنی اشعری‌ها نه معتزلی‌ها. معتزلی‌ها از نظر فکر به شیعه بسیار نزدیکند.

سوره نساء آیه ۵۵: «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»، از این مردم عده‌یی به این پیامبر و قرآن ایمان آورده و می‌آورند و عده‌یی دیگر راه را بر قرآن می‌بندند. «صد» یعنی راه‌بندان معنوی و «سد» یعنی راه‌بندان مادی و جسمانی. مثلاً جلو آب را سد می‌زنند، اما جلو فکر و اندیشه را با فکر و اندیشه دیگری صد می‌کنند، یعنی جلو آن را می‌بندند. می‌گوید: «وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ»، و گروهی از این مردم راه را بر قرآن می‌بندند. خوب نتیجه این راه بستن چیست؟ «وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»، پاداش این راه‌بندان این است که آتش دوزخ آنان را بسنده است، یعنی سرنوشت آنها آتش و جهنم و نابودی است! در دنیا هم افرادی که این طور هستند نابود می‌شوند، ولی خداوند آزادی‌شان را سلب نمی‌کند و می‌گوید برو تا نابود شوی! بگذارید برود تا نابود شود!

سوره نساء آیه ۱۳۱: «وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»، اگر چنانچه شما همه کافر شوید، هر آنچه در آسمانها و زمین است مال خداوند است و به مالکیت خدا آسیبی نمی‌رسد. اگر شما بروید کافر شوید، هیچ اتفاقی نمی‌افتد جز اینکه خودتان زیان می‌بینید! «وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا»، و خدا بی‌نیازی پسندیده است! با عبادت و نماز تو که چیزی به خدا اضافه نمی‌شود! نظام عالم که مرتب‌تر نمی‌شود! حرکت ستاره‌ها در مدار خودشان و نیز نورافشانی خورشید هیچ ربطی به ایمان و نماز و عبادت تو ندارد! آنها کار خودشان را می‌کنند! ایمان تو به نفع خود توست و کفر تو به زیان خود توست! خدا غنی حمید است، یعنی بی‌نیاز و پسندیده است!

سوره کهف آیه ۲۹: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»، ای پیامبر! بگو این چیزی که من آورده‌ام حق است! درست و راست است! و از پروردگار خود شماس. ببینید اینجا نمی‌گوید: «اللَّهُ»،

می‌گوید: «پروردگار شما»، یعنی کسی که نیتش و هدفش این است که شما را تربیت کند. «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»، پس هر کس که بخواهد ایمان بیاورد و هر کس که بخواهد کافر شود. آزاد است! اینها قرآن است، اساطیر اولین نیست! حال فقط مقایسه کنید! نه تنها ایران را، بلکه عراق و سوریه و مصر و الجزایر و لیبی و مراکش و تونس را، و حتی مرکز اسلام، عربستان را. ببینید کدامیک از این دولتها و کشورهای اسلامی رفتارشان با مردم بر اساس قرآن است؟! رفتار کدامیک از این دولتها بر اساس این آیه است که «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» است؟! آن دولتی که دینی و اسلامی است، باید طوری عمل کند که همه مردم شیفته و عاشق بشوند که راه او را انتخاب کنند و دنباله‌رو او بشوند! آن دولت باید سعادت را در آینه عمل خود و وجود خود منعکس کند تا مردم ببینند و ایمان بیاورند. در این صورت اگر کسی با دیدن این آینه روشن ایمان نیاورد، رهایش کند و بگذارد برود.

سوره عنکبوت آیه ۵۲: «يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، خدا آنچه در آسمانها و زمین هست را می‌داند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»، و کسانی که ایمان آوردند به باطل^۱ و کافر به خدا شدند، اینها خودشان زیانکارند.

سوره روم آیه ۴۴: «مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ يَمْهَدُونَ»، هر کس که کافر شد، کفرش ضد خودش می‌باشد و به خودش آسیب می‌رساند و کسانی که عمل صالح انجام دهند، راه را به نفع خود هموار کرده‌اند.

سوره فصلت آیه ۴۰: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»، هر کاری که دلتان می‌خواهد

^۱ پس ایمان به باطل هم داریم و ایمان همه‌اش به حق نیست! ایمان می‌آورند به باطل و می‌گویند این باطل درست است!

بکنید! آزادی بیش از این! «إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، اما بدانید که خدا به هر چه می‌کنید بیناست!

سوره اسراء آیه ۱۰۷: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا»، ای پیامبر! بگو

می‌خواهید به این کتاب ایمان بیاورید، می‌خواهید ایمان نیاورید!

سوره دخان آیه ۲۱: موسی به قوم خودش می‌گوید: «وَأِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي

فَاعْتَرِلُون»، اگر به راه من ایمان نمی‌آورید، از من جدا شوید و از من فاصله بگیرید و دنبال من نیایید!

سوره شعراء آیه ۳ و ۴: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، ای پیامبر!

گویا چنین است که تو خودت را می‌رنجانی و به زحمت می‌اندازی از اینکه آنها ایمان نمی‌آورند؟! «إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ

لَهَا خَاضِعِينَ»، ما اگر بخواهیم از آسمان آیتی را برای اینها نرو می‌فرستیم، یعنی معجزی می‌فرستیم که اینها بترسند، عذابی می‌فرستیم که اینها ایمان بیاورند، اگر بخواهیم آن وقت آنها در برابر آن عذاب گردن فرود می‌آوردند، اما نمی‌خواهیم این کار را انجام دهیم و آزادشان می‌گذاریم!

سوره تغابن آیه ۲: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٍ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، خدا کیست؟ کسی است که شما را آفریده، گروهی از شما کافرند و گروهی مؤمن و خدا به آنچه که می‌کنید بیناست. پس طبیعی است که گروهی ایمان نمی‌آورند و خداوند کسی را مأمور نساخته آزادی آنها را سلب نماید.

در تمام این دو دسته آیات که تاکنون خواندم، شما می‌بینید که خداوند برای کفاری که با پیامبر (ص) و اهل ایمان جدل می‌کند و در برابر آنها می‌ایستند و می‌گویند ما به شما ایمان نمی‌آوریم و همچنین در آیاتی که به انسانها آزادی می‌دهد که یا کافر باشند یا مؤمن، هیچ حکمی صادر نمی‌کند که ای پیامبر! حالا این که جدل کرد این بلاء را به سرش بیاور! حکمی اینجا نیست!

خوب ممکن است شما پرسید که آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱ (مائده ۳۳)، چه می شود؟! جواب مختصر این است که این آیه متضمن امر و فرمان الهی نیست و خداوند می گوید سزای کسانی که چنین می کنند این است که دچار چنین عقوبتهایی بشوند ولی دستور اجراء نداده و نفرموده این عقوبتها را اجراء کنید. به همین دلیل هم نه در زمان پیامبر و نه در زمان ائمه هدی صلوات الله علیهم این عقوبتها در حق محاربان با خدا و رسول و مفسدان روی زمین اجراء نشد. بناءبراین خداوند می خواهد عظمت زشتی و قبح عمل آنها را نشان دهد.

دسته سوم: آیاتی هستند که به پیامبران توصیه می کند کسی را مجبور به قبول دین نکنند و فقط به امر تبلیغ اکتفاء نمایند. خوب اگر شما آمدید و گفتید حکم مرتد قتل است، یعنی مجبورش کرده اید در این دین بماند! وقتی انسان بداند که اگر از دین خارج شود، حکمش کشتن است، دین را رها می کند، ولی ریش می گذارد و تسبیح هم دستش می گیرد و چند انگشتر هم به انگشتانش می کند و همیشه توی صف اول نماز هم می نشیند، ولی به دین اعتقاد ندارد و کوشش هم می کند که به

^۱ کسانی که با خدا و رسول محاربه می کنند و در روی زمین برای ایجاد فساد شتاب می گیرند، حقیقت این است که یا کشته بشوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان بر خلاف (چپ و راست) بریده بشود و یا اینکه تبعید شوند. این برای خاری آنها در دنیا است و در آخرت نیز آنان را عذابی عظیم است.

آن ضربه بزند و آن را از ریشه سست کند. مسلمانها همیشه فریب این دسته از افراد را خورده و نسبت به دین بدبین شده‌اند، ولی چون می‌ترسیدند این بدبینی را اظهار کنند و بگویند ما این دین را قبول نداریم، به دینداری تظاهر می‌کردند و با این تظاهر، دین و جامعه را فاسد، و برنامه‌های خودشان را زیر پوشش این تظاهر به دینداری اجراء می‌کردند.

حال آیات این دسته را بررسی می‌کنیم:

سوره یونس آیه ۹۹: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا»، اگر خدا می‌خواست انسان را طوری می‌آفرید که هر کس که روی زمین است، ایمان داشته باشد. اصلاً با ایمان می‌آفرید و اختیار را از انسانها سلب می‌کرد! آری! همه بشر را با ایمان خلق می‌کرد! اما خدا این را نخواسته است و خواست او این بوده که بشر با انتخاب و اختیار خودش در راه بیاید، تا ارزش داشته باشد. «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، ای پیامبر! آیا تو مردم را مجبور می‌کنی که ایمان بیاورند و مؤمن باشند؟! نه! نمی‌توانی!

سوره اعلیٰ آیات ۹ تا ۱۳: «فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ»، ای پیامبر! تو تذکر بده و یادآوری کن، این یادآوری شاید سودمند باشد. وظیفه تو همین یادآوری است. «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ»، کسی که بیم در دل داشته باشد و از آینده هراسناک باشد، متذکر می‌شود و به پند و اندرز تو عمل می‌کند. «وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَىٰ»، اما آنکه سنگدل و بدبخت است، از ذکر تو دوری می‌کند و با تو فاصله می‌گیرد.^۱ «الَّذِي يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ»، همان کسی که

^۱ سعی کنیم جزء این گروه نباشیم! دقت کنید اینها آیات خداوند است! ایمان داشته باشید که این کتاب ساخته دست بشر نیست! خداوند کسی را که از این آیات فاصله بگیرد، بدبخت می‌خواند!

به آتش بزرگ فرو می افتد. خصوصیت آتش چیست؟! «ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»، در آن آتش نه می میرد و نه زنده است. به زندگی خودمان نگاه کنیم! آیا همان آتش نیست؟! نه مرده ایم و نه زنده! چه کار داریم می کنیم؟!^۱

سوره نحل آیات ۱۰۶ تا ۱۰۹: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»، چه کسی بعد از ایمانش کافر شده، مگر آن کس که زیر فشار و اجبار اظهار کفر کند ولی قلباً مطمئن باشد که ایمان دارد، «وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا»، اما کسی که سینه خود را در برابر کفر می گشاید و از کفر استقبال می کند،^۲ «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ»، خشم خداوند بر اینهاست! خداوند را به شکل آدمی مجسم نکنید که جایی نشسته و خشم می گیرد و عصبانی می شود! نه! خشم خدا در نظام عالم

^۱ و آیات از این دست در قرآن زیاد است که کسانی که توجه به آیات خدا نکنند آنها را شقی، گمراه، بدبخت، «فی ضلالٍ بَعِيدٍ»، در گمراهی خیلی دور و عمیق، می خواند! اینها صفاتی است که خداوند به این افراد می دهد!

^۲ اگر الآن بگویند که مثلاً اینجا تفسیر قرآن است و ده قدم پایین تر کنسرت فلان خواننده است، کدامش شلوغ تر می شود؟! تازه اینجا مجانی است و آنجا باید بلیط هم بخریم! کدامش شلوغ تر می شود؟! آری! سینه ما در برابر کفر گشاده است! می شتابیم! پول هم برایش می دهیم! بعد فکر می کنیم که مسلمان هم هستیم! شیعه هم هستیم! خیلی هم شیعه دو آتشه هستیم و عمر آتش می زنیم و اینها را نشانه تشیع خود می دانیم! اما اخلاق امیرالمؤمنین کجاست؟! البته مقصودم این نیست که هر چیزی و کاری غیر از استماع قرآن کفر است. بلکه مرادم مقایسه در انتخاب المَهِمَّ فالأهم است توسط ما که ادعای مسلمان بودن و شیعه بودن داریم. به تماشاگران یک بازی ورزشی نظاره کنید و قیاسش کنید با مستمعین یک بحث جدی که با سرنوشت یک ملت گره خورده است!!! گرچه تماشای آن بازی یا استماع آن کنسرت عین کفر نیست.

و در سنت‌های الهی نهاده شده است. یعنی اگر شما بروید روی یک پشت بام و خودتان را با عصبانیت به پایین پرت کنید، خشم خدا شما را می‌گیرد و خداوند در نظام خود چنین قرار داده است که شما له بشوید! این خشم خداوند است! خداوند در نظامش قرار داده است که وقتی هدایت او را نپذیرید، جامعه‌تان به این صورتی که امروز درآمده، دربیاید! مثلاً در همین اصفهان که شهری مذهبی است، از هر ۱۰۰ ازدواج ۳۵ ازدواج منجر به طلاق می‌شود و ۳ ازدواج منجر به قتل! اینها غضب الهی است! چند روز پیش از یک قاضی شنیدم که می‌گفت: در یک دادگاه خانواده در اصفهان ۴۵ پرونده جنایی مطرح است! از این ۴۵ پرونده، ۴۲ تا مربوط به زنان جوانی است که شوهرانشان را در اثر نشوز^۱ کشته‌اند و ۳ تا هم مربوط به مردانی است که زنانشان را در اثر نشوز کشته‌اند. اینها چیست؟! اینها غضب الهی نیست؟! در جامعه چه دارد می‌گذرد؟! اینها غضب نیست؟! و بعد آن قاضی از شکایت‌های سر به فلک کشیده‌یی می‌گفت که زنها از شوهران معتادشان کرده‌اند! اینها غضب الهی نیست؟! نمی‌خواهیم برای اینها کاری کنیم؟! آیا مسؤول نیستیم؟! آیا خودمان هم می‌خواهیم داخل این عذاب بمانیم؟! آن وقت جالب است که در نماز حداقل روزی ده بار می‌گوییم: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»، خدایا! ما راه کسانی را که بر آنها غضب کرده‌ای نمی‌خواهیم! و نه راه گمراهان را! اما به جامعه که نگاه می‌کنیم تماماً غضب است! «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، برای اینها عذابی بزرگ است.^۲ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا

^۱ نشوز یعنی زیر سر بلند شدن.

^۲ اینها آیات قرآن است! کلام خداوند است! دلم می‌خواهد آنهايي که به این آیات بی‌توجهی می‌کنند، برای خدا نامه بنویسند و بگویند: نه! خداوند اشتباه می‌گویی! تو نمی‌فهمی! العیاذبالله! این ما هستیم که می‌فهمیم!

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»، دلیل آن این است که اینها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند، یعنی این پیش پا را بر ده قدم آن طرف تر ترجیح داده‌اند. مثلاً الآن این محصل برود سینما یا بنشینند پای کامپیوتر و درسش را بگذارد زمین، درسی که موجب رشد و تعالی او می‌شود، و بعد از ۴ سال، لیسانس و بعد از ۶ سال، فوق لیسانس و ۱۰ سال دیگر، به او دکترا می‌دهند! اگر این محصل این کارها را بکند و درس را بگذارد زمین، یعنی آخرت و عاقبت کارش را نمی‌بیند! آخرت درس خواندن آن امتیازاتی است که بعداً می‌گیرد، و او این آخرت را نمی‌بیند، و فقط دنیا را می‌بیند و به بازی و سرگرمی و خوش گذرانی می‌پردازد!

«اسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»، اگر این آیات دروغ است، بگویید دروغ است! اگر قرآن دروغ می‌گوید، بگویید دروغ می‌گوید! بگویید اگر کسی دنیا را دوست داشته باشد و بر آخرت ترجیح بدهد، نتیجه‌اش عذاب و غضب الهی نمی‌شود! شما ممکن است مثلاً دلیل بیاورید که اگر من بروم مثلاً در فلان ارگان، آن وقت بدون کنکور وارد دانشگاه می‌شوم و بدون کنکور هم فوق لیسانس می‌گیرم و هم دکترا! خوب آن وقت نتیجه این می‌شود که عده‌یی بی‌سواد بر امور مملکت مستولی می‌شوند و این می‌شود عذاب در عذاب! و نتیجه خوب نیست! و این مثل این است که بنده مثلاً رئیس راهنمایی و رانندگی باشم و بعد به همه خویشان و اقوام خودم بگویم شما نمی‌خواهد رانندگی یاد بگیرید، من همین طور به شما گواهینامه می‌دهم! نتیجه چه می‌شود؟! نتیجه، هم به ضرر خود آنها می‌شود و هم به ضرر جامعه! آنها می‌روند یا ماشینشان را چپ می‌کنند، یا تصادم می‌کنند، یا با آن آدم می‌کشند و بعد هم می‌روند زندان! و نتیجه به نفع‌شان نیست! اما اگر به آنها سخت بگیرم و بگویم: اتفاقاً چون شما خویشان من هستید، ده بار از شما امتحان می‌گیرم و بعد به شما گواهینامه می‌دهم، این به نفع‌شان است! آری!

باید آخرت را دید نه دنیا را!

«وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، و قرار نیست که خدا کافران را هدایت کند. ببینید هیچ جایش اجبار نیست! یعنی خدا توضیح می‌دهد و می‌گوید نتیجه کفر این است، حال می‌خواهد مرتد شود، می‌خواهد سینه خود را در برابر کفر بگشاید و از آن استقبال کند و در آغوشش بگیرد، خودش صاحب اختیار است، اما فکر نکند که هدایت شده است! فکر نکند که راه درست را دارد می‌رود! خوب اینها که هستند؟! «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ»، اینها کسانی هستند که خدا بر دل‌هایشان و بر شنوایی‌شان و بر بینایی‌شان مهر زده است، یعنی دیگر نه قلبش می‌فهمد، نه گوشش می‌شنود و نه چشمش می‌بیند،^۱ «وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»، اینها غافلانند. «لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»، در نهایت و پایان کار هم اینان زیانکارانند.

می‌بینیم که قرآن هیچ دستوری نداده و نگفته است که ای پیامبر با اینها چه کار کن! بلکه آزادشان گذاشته است! می‌گوید: اینها خودشان خسارت می‌بینند و تو وظیفه‌ی نداری که اینها را مجبور کنی و جلوشان را بگیری و بزنی و ببندی! در نامه‌های نهج‌البلاغه، وقتی امیرالمؤمنین می‌خواهد بگوید من به آراء مردم برگزیده شدم و خلیفه گشتم، به معاویه می‌نویسد: «و بَايَعَنِي النَّاسُ»^۲، مردم با من بیعت کردند، «غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ»، بی‌آنکه کراهت و اجباری در کار باشد، «و لَأُجَبِّرِينَ»

^۱ من جز این نمی‌توانم بگویم که قرآن واقعاً زیبا است! ببینید چقدر به ترتیب نکته‌ها را بیان می‌کند.

^۲ نامه ۱ - فقره ۴

کسی هم آنها را مجبور نکرد، «بل طائعين محيّرین»، بلکه از روی دلخواه و با اختیار آمدند و مرا برگزیدند!^۱

آیات دیگری هم در این دسته هست، مانند: «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه ۲۲)، ای پیامبر! تو ستیزه‌جو بر مردم نیستی! آقا بالا سر مردم نیستی! «إِن عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ» (شوری ۴۸)، ای پیامبر! وظیفه‌ی نداری جز تبلیغ! «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نحل ۸۲)، ای پیامبر! تو وظیفه‌ی نداری جز تبلیغ آشکار و روشن! حجت از آن خداست! «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام ۱۴۹)، حجت و دلیل آشکار و روشن مال خداست، تو فقط ابلاغ کن! اینها آیاتی از دسته سوم بودند بیانگر این معنی که پیامبران نباید کسی را مجبور نمایند دین را بپذیرد.

دسته چهارم: در این مورد است که پیامبران باید کسانی را که پشت به دین می‌کنند و از تبلیغ آنها می‌گریزند، به حال خود رهاشان سازند و از رفتن آنها غمگین نشوند. نمی‌گویند بروید بروید شمشیر بردارید و کسانی که دین را رها کردند و رفتند، بکشیدشان! خدا به پیامبران می‌گوید: رهاشان کنید بروند!

^۱ خود همین عبارت و از این نوع عبارات در نهج البلاغه شاید حدود ۵۰ تا باشد که امیرالمؤمنین می‌گوید من منتخب شما مردم هستم. و این نشان می‌دهد که پیامبر در غدیر خم امیرالمؤمنین را به عنوان خلیفه و جانشین سیاسی خودش تعیین نکرد، بلکه به عنوان ولی و کسی که حافظ قرآن و حافظ دین است تعیین فرمود و این مهم است که تا پایان دنیا می‌ماند که اگر کسی بخواهد دین پیامبر را یاد بگیرد، باید برود توی مکتب امیرالمؤمنین (ع)! حالا فرض بگیرید امیرالمؤمنین خلیفه سیاسی هم شده بود، خوب همین بلائی را که با وجود انتخاب مردم، سرش آوردند، همان موقع هم می‌آوردند!

سوره بقره آیه ۶: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، ای پیامبر! آنهايي که کافر می‌شوند چه تو اندازشان دهی چه ندهی، برایشان مساوی است، ایمان نمی‌آورند! چه آنها را از غضب الهی و جهنم و آتش بترسانی چه نترسانی، نزد ایشان یکسان است!

سوره بقره آیه ۷۵: «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ»، آیا شما طمع دارید که اینگونه آدم‌ها به شما ایمان بیاورند؟! این هم موضوع بسیار مهمی است! آدم ممکن است طمع کند و دنبال کسی راه بیفتد و برایش وقت صرف کند تا او ایمان بیاورد. اما یک دفعه آخر خط می‌بیند کلاه سرش رفته، او نمی‌خواسته ایمان بیاورد، بلکه می‌خواسته جیبش را خالی کند! قرآن می‌گوید از اول حواست را جمع کن، آنکه نمی‌خواهد ایمان بیاورد، پیداست! خیلی برای او هزینه نکن!

سوره یوسف آیه ۱۰۳: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»، ای پیامبر! هر چقدر هم که تو حریص باشی، بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند! بیشترشان طالب دنیا هستند! و خیلی بد است و خیلی جای افسوس و تأسف است که ما به کمترین مردم دل خوش کنیم و از توی این کمترین، آن اکثری که ایمان نمی‌آورند، دربیاید! خیلی تأسف دارد که آدم وقتی به آخر عمر برسد و پشت سرش را نگاه کند، ببیند هیچ کاری نکرده! یعنی تمام کوشش‌هایش نقش بر آب شده است!

سوره لقمان آیه ۲۳: «وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ»، ای پیامبر! کسی که کافر شد کفر او تو را غمگین نسازد! غصه او را نخور! «إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ»، همه اینها مرجع و بازگشتشان نزد ماست! نوع روش ما، اخلاق و رفتار و گفتار ما، اقتصاد و سیاست ما، کنش و واکنش ما، همه اینها نشان می‌دهد که ما به این مرجع ایمان جدی نداریم! یعنی قبول نداریم که زمانی در پیشگاه باری تعالی می‌ایستیم! خداوند می‌گوید این نوع آدم‌ها کسانی هستند که: «وَلَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (آل عمران ۷۷)، خدا در روز قیامت نه با آنان سخن می‌گوید و نه به ایشان نگاه می‌کند! ما چندان

قبول نداریم که این صحنه‌ها در قیامت اتفاق می‌افتد و آلا اهمیت می‌دادیم! واقعاً می‌خواهیم جزء کدام دسته باشیم؟! آیا ایمان داریم که قیامت اتفاق می‌افتد؟! اگر مقداری فکر کنیم ایمان می‌آوریم که اتفاق می‌افتد! اگر مقداری به کل عالم، به بشریت، به آمدن و رفتن، به نظام مخلوقات که بی‌نهایت هستند، فکر کنیم، ایمان می‌آوریم که با مرگ زندگی حقیقی انسان آغاز می‌شود! مرحوم والد (رحمة الله علیه) برای خود من مثال می‌زدند که ما مثل بچه‌یی می‌مانیم که در رحم هستیم، توی همان خون و ظلمت و حصار و منجلاب خوشیم، وقتی صدایش بزنی که بچه پاشو بیا بیرون! بیرون را نگاه کن! خورشید را، عظمت و نور را، زیبایی‌ها و میوه‌ها را، خوراکی‌ها را، مادر و پدر را، نمی‌آید! جیغ می‌زند! می‌گوید من همین جا می‌خواهم باشم! و تازه اگر بند نافش را نچینی، نمی‌آید! چسبیده به آنجا! وقتی او را بعد از ۹ ماه به زور آوردی بیرون، آن وقت تازه حقیقت زندگی برایش مکشوف می‌شود! مردن یعنی این! مردن یعنی از این منجلاب بیرون رفتن! آن وقت چقدر خوب است که بچه‌یی سالم باشی! چشم و ابرو داشته باشی، مژه داشته باشی، گوش و بینی داشته باشی، دست و پا داشته باشی، دندان هم که در برزخ درمی‌آوری! اما اگر علیل باشی، دو تا سر داشته باشی، پاهایت به هم چسبیده باشد، شش انگشتی باشی، یا متخلف باشی، یعنی در رحم آسیب دیده باشی و مغزت کار نکند و فلج بیفتی گوشه‌خانه! آن وقت آیا این تولد است؟! نه! تازه اول مصیبت و بدبختی است! آری! این یک تمثیل است! تمثیل دقیقی هم هست، یعنی می‌شود تصور کرد که با مردن چه اتفاقی می‌افتد و آن عین تولد است! «فَنَسِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا»، آنجا است که ما ایشان را خبر می‌دهیم به عملکردشان که چه کرده‌اند!

سوره مائده آیه ۴۱: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»، ای پیامبر! آن کسانی که به سمت کفر می‌شتابند تو را غمگین نسازد! غصه آنها را نخور!

بناءبراین دسته چهارم آیاتی هستند که به پیامبران اخطار می‌کنند که شما بدانید آن کسانی که نمی‌خواهند دین شما را بپذیرند، نمی‌پذیرند. «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (توبه ۸۰)، اگر پیامبر بیاید و هفتاد بار هم برای آنها طلب مغفرت کند، خدا آنها را نمی‌آمرزد! آنها اصلاً گمراهند! نمی‌پذیرند! مستکبر و کافر و غیر متقی هستند! جاهل و کذابند! اینها صفاتی است که قرآن در آیات عدیده به این افراد داده است. پس وقتی کسی اصلاً در این راستا قرار نگیرد، پیامبرها هم نباید زیادتر از حد، خودشان را ناراحت کنند و به خودشان فشار بیاورند، «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ» (شعراء ۳)، پیامبر انگار داری خودت را نابود می‌کنی که چرا آنها ایمان نمی‌آورند! خوب نیاورند! «وَلَا يَخْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» (آل عمران ۱۷۶)، ای پیامبر! مبادا اینها که به سمت کفر می‌شتابند، تو را غمگین کنند! خودشان زیان می‌بینند! «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس ۳۰)، افسوس به حال این بندگان که هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه او را دست انداختند و مسخره کردند!^۱

^۱ مسخره‌کننده‌ترین اقوام نسبت به انبیاء خود پیروانشان هستند، یعنی می‌آیند و می‌گویند: ما پیرو موسی هستیم و این جنایتها را در دنیا می‌کنند! و این جنایتها به اسم موسی تمام می‌شود! می‌گویند: ما پیرو مسیح هستیم و این جنایتها را توی عراق و کامبوج و ویتنام و زندان گوانتانامو می‌کنند! و این جنایتها به اسم مسیح تمام می‌شود! اینها استهزاء پیامبران است! این نیست که مسخره کنند و بگویند: این پیامبر را رها کن! این دیگر کیست؟! دیوانه است! نه! این یک نوع مسخره کردن است، ولی مسخره کردن عملی، قویترین استهزاء است! ما بگوییم پیرو قرآن هستیم، ولی کتاب دعاء زیر بغلمان باشد! مقصودم دعاهای مجعول است که جای قرآن را گرفته نه دعاهای صحیح مثل صحیفه سجادیه و امثال آن. این استهزاء قرآن است! این استهزاء پیامبر است! قرآن را می‌گذاریم توی طاقچه! قرآن به چه دردی می‌خورد؟! آیا قرآن برای حفظ کردن اتومبیلهایمان به درد می‌خورد؟! آیا قرآن آمده برای استخاره کردن؟! آیا قرآن آمده که هنگام سفر از زیرش رد بشویم؟! اما کتاب دعاء ما را می‌برد توی بهشت! آیا این استهزاء قرآن نیست!؟

خوب در این دسته هم می بینیم که خداوند به پیامبران دستور می دهد که غصه نخورید، ولی نمی گوید اینهایی را که رفتند و به دین پشت کردند و مرتد شدند، بگیرید و بکشید!^۱

دسته پنجم: مربوط است به ارتداد زیر پوشش نفاق، یعنی آنهایی که دین را قبول ندارند ولی چون در جامعه‌ی دیندار قرار گرفته‌اند و می‌خواهند از مزایای جامعه‌ی دیندار بهره‌مند شوند، نفاق می‌کنند. قبلاً برایتان مثال زدم آن شخصی را که اوایل انقلاب بدون وضوء به نماز جمعه می‌رفت. این ارتداد زیر پوشش نفاق است! و اتفاقاً مفید هم بود، یعنی دوباره او را به کارش برگرداندند. به برخی از آیات این دسته توجه کنید:

سوره بقره آیه ۱۴: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا»، وقتی که اهل ایمان را می‌بینند می‌گویند ما هم ایمان آوردیم، «وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ»، و وقتی با رؤساء اصلی خودشان که پشت پرده هستند خلوت می‌کنند،^۲ «قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ»، می‌گویند که ما با شما هستیم، ما آنها را دست انداخته‌ایم و آنها را مسخره می‌کنیم.

سوره آل عمران آیه ۷۲: «وَقَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا»، و گروهی از اهل کتاب گفتند که ایمان بیاورید به آنچه که نازل شده^۳ بر کسانی که ایمان آورده‌اند، «وَجَهَ النَّهَارِ»، در طول روز،

^۱ من فقط تعدادی از آیات این ۶ دسته را برایتان بیان می‌کنم تا زمینه دستتان بیاید و ان شاء الله وقتی خودتان قرآن را مطالعه می‌کنید، به بقیه آیات این دسته‌ها دقت می‌کنید.

^۲ این معنا بر اساس توضیح شیاطین در کتاب «آدم از نظر قرآن - مجلد ۲» می‌باشد.

^۳ یعنی به قرآن.

یعنی در طول روز با هر کس از مؤمنان که برخورد می‌کنید، حرفتان این باشد که ما هم ایمان آورده‌ایم. «وَإِكْفُرُوا آخِرَهُ»، و آخر روز به آنها بگویید: نه! ما راه شما را قبول نداریم! اشتباه کردیم! این روش موجب ایجاد شک و تردید در دل اهل ایمان می‌شود و آنها در میان خود می‌گویند: «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها»، پس حتماً نکات ضعیفی دیده‌اند! یا خرابی‌هایی دیده‌اند! «وَإِكْفُرُوا آخِرَهُ»، آخر روز که شد بگویید نه اینها اشتباه است! ما اشتباه کردیم ایمان آوردیم! چرا؟! «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»، تا اینکه اینهایی که ایمان آورده‌اند کم کم از ایمانشان برگردند!

امروز هم اینگونه افراد در میان مسلمانها زیادند. این شبکه‌های ماهواره‌یی را ببینید که با مسلمانها چه دارند می‌کنند! متأسفانه ما هم تسلیم هستیم! از هر طرفی که آنها می‌خواهند ما را می‌برند! مردم هم می‌گویند: آنها اهل فهم و شعورند، دانشگاه رفته‌اند، تحصیل کرده‌اند، خارج بوده‌اند، امریکا و کانادا بوده‌اند، دنیا دیده‌اند، پس اگر به قرآن ایراد می‌گیرند، درست است! آقا نمی‌دانی! فلانی در ماهواره می‌گفت اینها در قرآن غلط است! آری! اینگونه ایجاد تردید می‌کنند! آقا! فلان استاد دانشگاه، چند مرتبه در جلسات ما آمد، اما دیگر نمی‌آید! او فهمش بیشتر است، پس ما هم نمی‌رویم! نمی‌داند او با این نیت آمده بود که جمع را از هم بپاشاند! اصلاً روش این است! آن وقت شما هم وقتی می‌بینید که فلان استاد آمده در جلسات و گوش می‌دهد و اظهار اشتیاق و ارادت هم می‌کند، خوشحال می‌شوید! و وقتی که دیگر نیامد، می‌گویید: پس چرا دیگر نیامد؟! پس حتماً یک چیزی بوده و او فهمیده و نیامده!

امیرالمؤمنین (ع) در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه می‌فرماید: ای مردم اگر آنچه را که من از غیب اطلاع دارم در اختیار شما می‌گذاشتم، از حیرت و تعجب، زن و بچه و مال و هر چه داشتید رها می‌کردید و سر به بیابان می‌گذاشتید! و حال من می‌خواهم این را به شما بگویم که اگر اطلاعات خودم را از زیر صفحه و پهنه و عرصه اجتماع در اختیار شما بگذارم، خیلی از شما همین جا غش می‌کنید! شما نمی‌دانید چه خبر است و با مسلمانها چه کار دارند می‌کنند و چه نقشه‌ها کشیده‌اند! این طور نیست که این کتاب با عظمت (قرآن) را رها کنند و کاری به کارش نداشته باشند!

سوره توبه آیه ۱۰۷: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ»، کسانی که مسجد را ساختند ولی به نیت ضرر زدن به مسلمانها و توسعه کفر و ایجاد تفرقه،^۱ و محل کمین کسانی که با خدا و رسولش از پیش در جنگ بودند، یعنی این مسجد را ساختند که پایگاه آنها بشود و آنها بیایند و در آن جمع شوند! و در آیه ۱۰۸ توبه می‌گوید: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»، ای پیامبر! مسجدی که از اول اول، سنگ اول را که گذاشتند و تأسیس شد بر اساس پرهیزگاری و تقوی، شایسته‌ترین نقطه‌یی است که تو در آن نماز بگذاری. پیغمبر خدا را این طور دارد هدایت می‌کند که تو به آن مسجد نرو و به این مسجد برو، ولی نمی‌گویند آنها را بگیر و بکش!

سوره منافقون آیه ۲ و ۳: «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً»، سوگندهای خودشان را

^۱ «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ مِمَّا طُويَ عَنْكُمْ غَيْبُهُ إِذَا لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَبْكُونَ عَلَىٰ

اعمالکم . . .» (خطبه ۱۱۶ یا ۱۱۴)

^۲ اینها دیگر توضیح نمی‌خواهد، چرا که روشن است چه کسانی با این نیتها کار می‌کنند.

سپر قرار دادند، یعنی پشت سوگندشان پنهان شدند که به خدا ما چنین هستیم! به پیغمبر ما چنان هستیم! «فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ»، به این ترتیب راه خدا را صد^۱ کردند و آن را بستند، «إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، بدترین کاری که می‌توانستند انجام دهند همین بود که پشت سوگندشان مخفی شوند.^۲ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا»، این بدان جهت است که اینها اول ایمان آوردند و بعد کافر شدند، «فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»، پس بر دل‌هایشان مهر زده شد، «فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»، و اینها دیگر اصلاً تفقه و فهم ندارند! نمی‌فهمند!

دسته ششم: آیاتی است که منحصرأً پیرامون ارتداد صحبت می‌کنند. یعنی لفظ برگشت و خروج از دین یا ایمان آوردن و بعد پشیمان شدن و رها کردن، در آنها آمده است.

سوره نساء آیه ۱۳۷: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا»، همانا کسانی که ایمان آوردند و بعد کافر شدند و دوباره ایمان آوردند و باز هم کافر شدند، سپس به کفر خود افزودند و شروع به تبلیغ در کفر^۳ نمودند. یعنی در مقوله ایمان مدام در رفت و آمدند و در اصل، اهل ایمان را مسخره می‌کنند! یک شب هستند، یک شب نیستند! شیاطینشان به آنها دستور می‌دهند که «آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكُفَرُوا آخِرَهُ» (آل عمران ۷۲)، هنگام روز بروید بگویید: ما ایمان داریم، و هنگام شب

^۱ صد: یعنی راه بندان معنوی و سد: یعنی راه بندان مادی.

^۲ مطلب را گم نکنید! این همان ارتداد زیر پوشش نفاق است!

^۳ در یکی از شبکه‌های ماهواره‌یی شخصی هست که به قرآن مسلط است و آن را مسخره می‌کند. خوب وقتی او مسخره و استهزاء کند، مخاطبینش می‌گویند: فلانی که قرآن را مسخره می‌کند، خیلی دانشمند است! خیلی به قرآن مسلط است! پس حتماً یک چیزی می‌داند که قرآن را مسخره می‌کند! او مصداق همین آیه است: «ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا»، یعنی در مرحله کفر شروع به تبلیغ و ازدیاد در کفر می‌کند.

بگویند: نه! ما پشیمان شدیم! آن وقت چون شما از بزرگان هستید، طبقات پایین تر جامعه شک می کنند و می گویند: فلانی که شخصیت بزرگی است دیگر به مسجد پیامبر نمی رود! فلانی دیگر در جلسات شرکت نمی کند! پس این جلسات هم به درد نمی خورد! آری! شیاطینشان یادشان می دادند که شما این کار را انجام بدهید تا موجب شکست در اهل ایمان شوید!

خوب حق و سزای ایشان چیست؟ حکم فقهی می گوید: باید آنها را کشت! اما قرآن می گوید: «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» (نساء: ۱۳۷)، قرار نیست که خدا آنها را ببامرزد و قرار هم نیست که آنها را به راهی هدایت کند! مجازات خدا این است که آزادشان می گذارد! زیرا اگر بخواهی به اجبار آنها را در وادی ایمان نگه داری و آنها از ترس اینکه کشته نشوند، اظهار ایمان نمایند، آن وقت زیان آنها هزار برابر بیشتر است از زیان کسانی که آشکارا اظهار کفر می کنند! آری! آنها خیلی خطرناک ترند! چرا که مردم به آنها به عنوان اهل ایمان اعتماد می کنند، اما یک دفعه آنها مثل دزدی که بعد از تحمل سالها حبس در زندان، فرار می کند، می گریزند! خطر این است! او که اصلاً نه به اسلام ایمان داشته، نه به جمهوری، نه به جمهوری اسلامی، خطری ندارد! اما اینکه تحت لوای دین آمده و خود را متدین معرفی کرده، تسبیح دستش گرفته، صف اول نماز جماعت بوده، خطرناک است! چرا؟! چون می ترسیده که او را بکشند! اما اگر آزاد باشد و بتواند در جامعه اظهار کفر کند، آن وقت جامعه بسیار راحت می شود! همه همدیگر را می شناسند! مثلاً اگر حجاب اجباری باشد، هیچ کس نمی فهمد که فلان خانم از سر ایمان به قرآن و آیات حجاب، حجاب دارد یا از ترس باطوم! و مردم مثلاً می گویند: این خانواده خیلی محترم و با ایمان است! پس می رویم از آنها

دختر می‌گیریم! و بعد می‌روند می‌بینند که آنجا اصلاً خبرهای دیگری است و فریب حجابشان را خورده‌اند! آن وقت خانواده‌ها متزلزل می‌شوند! جامعه متزلزل می‌شود! بی‌اعتمادی افراد نسبت به یکدیگر در اثر اجبار و اکراه و زور گفتن، توسعه پیدا می‌کند! بناءبراین قرآن مجازاتی برای بالاترین مرحله ارتداد که مدام اظهار ایمان کردن و کافر شدن و در کفر ماندن است، قائل نیست و فقط می‌گوید: خداوند آنها را نمی‌آمرزد.

سوره توبه آیه ۶۶: «لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»، امروز که قیامت است شما عذرخواهی نکنید! شما بودید که آمدید ایمان آوردید و بعد از ایمانتان کافر شدید، «إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بَانَهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ»، ما اگر از سرِ تقصیرات گروهی از شما بگذریم، حتماً گروه دیگر را به دلیل اینکه مجرم^۱ بودند، عذاب می‌کنیم. عذاب در دنیا شروع می‌شود اما ادامه آن در آخرت است. خیلی از عذابهایی که ما بی‌توجه از آنها عبور می‌کنیم، عذابهایی است که به دست خود ما درست شده است، مثل همین بیماریهایی که ناشی از آلودگیِ هواء است. آری! باعث این بیماری خودمان هستیم و اصلاً هم حاضر نیستیم که از منافع زودگذر شخصی خود دست برداریم! خوب این جرم است! این عذاب است! مگر

^۱ جرم عبارت است از انجام کاری که به جامعه و به خود شخص زیان وارد کند و خود شخص هم این را بداند. یعنی من بدانم که کشتن زشت و کریه است، زندان و اعدام دارد، اما باز هم آدم بکشم، به این می‌گویند جرم. یا مثلاً بدانم که ورود به خیابان ورود ممنوع، ممنوع است، تابلوی آن را هم ببینم، اما باز هم واردش بشوم، این جرم است. از این جهت وقتی مرتکب جرم در رانندگی می‌شوید، برایتان قبض جریمه صادر می‌کنند، یعنی شما دانسته مرتکب خطاء شده‌اید. ولی کسی که نداند کیفر و عذاب ندارد یا کمتر دارد.

بیماری ایدز را خدا فرستاده؟! مگر بر اثر آلودگی‌های ناشی از روابط نامشروع جنسی خود بشر نیست؟! به سرعت هم مثل خوره دارد همه جوامع را می‌گیرد! و خیلی زشت است که میان مسلمانها رشدش چند برابر باشد! این عذاب است که خدا نازل می‌کند! یعنی سنت الهی است که این بیماری از این طریق ایجاد و منتقل شود. قرآن نیز که این اعمال را نهی می‌کند به جهت عذابی است که مترتب بر این گونه اعمال است. حتی اگر پیامبر هم - العیاذبالله - مرتکب فساد گذشته و مبتلاء به اینگونه بیماریها شود، خدا او را شفاء نمی‌دهد. خداوند به هیچ عنوان سنتهایش را عوض نمی‌کند. «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر ۴۳)، در سنتهای الهی نه دگرگونی هست و نه جابه‌جایی و عوض شدن.

سوره نحل آیه ۱۰۶: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ»، آیا کسی هست که بعد از ایمانش کافر شود، مگر کسی را که مجبورش کنند، یعنی جانش در معرض خطر قرار بگیرد و بگویند بگو: من کافرم، و آلا تو را می‌کشیم! «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»، اما ایمان در دلش محکم است. عمار بعد از اینکه پدر و مادرش را در مکه به طرز فجیعی کشتند، به طور مخفیانه به مدینه رفت و به پیامبر عرض کرد که من وقتی که دیدم پدر و مادرم را آن طور کشتند، اظهار کفر کردم و گفتم: من کافر هستم و آنها مرا نکشتند. پیامبر فرمود: «إِنْ عَادُوا فَعُدْ»، اگر دوباره برگشتند و چنین از تو خواستند، تو هم بازگرد و باز هم اظهار کفر کن! آری! در آن هنگام، حیات عمار برای پیامبر مهم‌تر است!

«وَلَكِنْ مِّنْ شَرَحٍ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ» (نحل ۱۰۶)، اما کسی که سینه خود را برای پذیرا شدن کفر بگشاید، پس بر آنها غضبی است

از خدا! خدا به آنها خشم می‌گیرد! خشم خدا مانند خشم انسانها نیست که قیافه در هم کنند و ابرو در هم کشند! خشم خدا جزء صفات خدا و نظام عالم است، و صفات خدا در ذاتش متحدند، و خداوند صفات خودش را در نظام عالم قرار داده است، یعنی عدم تبعیت از سنن الهی، خشم الهی را در پی دارد! یعنی نتایجی که به بار می‌آورد، نتایجی است که خارج از رحمت خداوند است و این مساوی است با خشم و غضب خدا. «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، و برای آنها عذابی بزرگ است.

سوره مائده آیه ۵: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

الْخَاسِرِينَ»، کسی که به ایمان کافر شود، پس اعمال آنها در دنیا حبط می‌شود و در آخرت از زیانکارانند.^۱ بگذارید یک مثال خیلی روشن و فاحش بر فهم بهتر حبط عمل برایتان بزنم: ۳۵ سال است که عملیات ساخت نیروگاه اتمی بوشهر شروع شده است. از اول انقلاب تا حالا که ۲۷ سال گذشته، مدام وعده داده‌اند که نیروگاه مثلاً ۶ ماه دیگر آغاز به کار می‌کند! ولی این وعده متحقق نشده، و این حبط عمل است! یعنی از

^۱ برای فهم بهتر معنای ایمان باید به آیات دیگر قرآن مراجعه نماییم. مثلاً: «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» (بقره ۱۱۲)، این تسلیم وجه به خدا و احسان، نشانه ایمان است. یا جهاد با مال و جان در راه خدا نشانه ایمان است. یا اعتقاد به معاد نشانه ایمان است. یعنی ایمان داشته باشیم که بعد از مرگ واقعه دیگری اتفاق می‌افتد. (برای دستیابی به توضیحات بیشتر، به مبحث «قیامت در قرآن» مراجعه نمایید). خیلی از ما اصلاً به مردن ایمان نداریم! مردن هر کسی را هم که ببینیم، می‌گوییم: ما که نمی‌میریم! ما جاویدانیم! خوب اگر کسی به اینکه سرانجام انسان می‌میرد، ایمان نداشته باشد، عملش حبط می‌شود.

اینها همه هزینه‌ی بی‌کمی‌شود ما نتیجه‌ی بی‌کمی‌گیریم! چرا؟! چون خارج از سنت‌های الهی حرکت می‌کنیم! این سنت‌ها را باید شناسایی کنیم و باید بر طبق آنها پیش برویم. حتی اگر ما خدا را هم قبول نداشته باشیم، خدا سنت‌ها را آفریده است و سنت‌ها در نظام عالم جاری است! مثلاً خداوند در این آب قرار داده که اگر درجه حرارت آن از ۵۰ به بالا رفت و ما آن را ریختیم روی پوست دست، دستان را بسوزاند. حالا شما بگویید: من خدا را قبول ندارم و آب را می‌ریزم روی دستم، می‌سوزاند، و یا بگویید من خدا را قبول دارم و بریزید، باز هم می‌سوزاند. اما اگر خدا را قبول دارید، خدا می‌گوید: مواظب باش نریزی! چشم و گوش به تو داده‌ام، مواظب باش نریزی!

سوره بقره آیه ۲۱۷: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، کسی که از دینش بازگردد و مرتد شود و کافر بماند، پس در این حال بمیرد، اینان اعمالشان در دنیا و آخرت حبط می‌شود و به نتیجه نمی‌رسد. مثلاً اگر کسی آمد و گفت: که شما با فلانی نسبت یا ارتباطی دارید؟ خوب اگر شما بخواهید یک زندگی راحتی در دنیا داشته باشید، باید بگویید: نه! چرا که زندگیتان به هم می‌خورد! اما خدا می‌گوید: بگو آری و جهاد کن و گرسنگی بخور! چرا؟! برای اینکه تو باید از دست من روزی بگیری، نه از دست آنها! من رزاقم! خوب اگر شما آن طور فکر کنید یا خیال کنید و ایمانتان را زیر پا بگذارید و انکار نمایید، به آن نتیجه‌ی بی‌کمی‌مورد نظرتان است، نمی‌رسید! به عنوان مثال: در زمانی که مرحوم مهندس بازرگان نخست‌وزیر بود، به او فحش و ناسزا می‌گفتند و نسبت امریکایی بودن و حمایت از منافع بیگانگان برای بر سرِ قدرت ماندن به او می‌دادند. فیلمی هست از

جلسات مجلس آن زمان که دو نفر به نطق پیش از دستور مهندس بازرگان حمله می‌کنند، عاقبت آنها امروز چیست؟! آیا به اهدافی که از آن حمله داشتند، دست یافتند؟! چه بلائی سرشان آمده؟! آن موقع آن کار را انجام دادند تا نماینده مجلس بمانند! اما «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ!» امثال ایشان نه تنها در قدرت نماندند، نه تنها نتوانستند کشور را به ساحل نجات برسانند، بلکه اوضاع بدتر هم شد! «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ!» اینها آیات قرآن است! بیاییم و به این آیات ایمان بیاوریم!

سوره مائده آیات ۵۱ تا ۵۶: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى

أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را دوستان خود نگیرید، آنها با یکدیگر دوستی دارند! معنای «ولی» با «صدیق» فرق می‌کند. «ولی» دوستی است که به انسان راهنمایی می‌دهد. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» (مائده ۵۵)، ولی شما خداست، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره ۲۵۷)، پس «ولی» دوستی است که دارد هدایت می‌کند و کسی است که ما را از تاریکی به سوی نور می‌برد! بناءبراین ما مسلمانها نباید یهود و نصاری را به ولایت بگیریم، یعنی آنها دوستانی باشند که به ما راهنمایی بدهند و ما هر جایی گیر کنیم، بگوییم: آقای یهودی! آقای نصرانی! به نظر شما ما چه کار باید بکنیم؟! قرآن دستور داده است ما این کار را نکنیم و این خیلی مهم است! مخصوصاً امروز! امروز خیلی مهم است! آیا ما باید روابط سیاسی خود را با یهود و نصاری را قطع کنیم؟ نه! اتفاقاً ما باید رابطه داشته باشیم، اما ما «ولی» آنها باشیم! ما به آنها دستور بدهیم که چه کار کنند! خوب این کی اتفاق می‌افتد؟! چه وقت مسلمانها می‌توانند این گونه اقدام کنند؟! هنگامی که یهود و نصاری را به دوستی و ولایت نگیرند و با هم متحد شوند! آن وقت ببینید علامه غروی از ۱۰۰ سال پیش فریاد زده است که تا مسلمانها متحد نشوند، این ولایت‌پذیری از یهود و نصاری وجود دارد!

مثلاً چرا باید عید فطر و عید قربان و اصلاً اوایل ماههای قمری در میان مسلمانها مختلف باشد و ایجاد اختلاف کند؟! کیست که به این اختلاف دامن می‌زند؟! آیا جز یهود و نصاری هستند؟! این اتخاذ ولایت یهود و نصاری است که ما آنها را به دوستی گرفته‌ایم! آنها می‌گویند: مبادا شما با هم متحد شوید! آیا می‌شود شیعه بیاید کاری کند که سنی‌ها انجام می‌دهند؟! نه! شیعه باید طور دیگری باشد! آن وقت وضع ما این می‌شود که می‌بینید! چرا ما وقتی به مکه می‌رویم، نباید پشت سر اهل سنت نماز بخوانیم؟! چرا باید توی فرودگاهی که وارد می‌شویم به جای اینکه قرآن از ما بگیرند و خوشحال بشوند که اینها هم اهل کتابند، کتاب دعاء از ما بگیرند و ما را متهم به رافضی بودن بکنند؟! آیا دینمان فرق می‌کند؟! این موجبات افتراق و اختلاف را چه کسانی به ما یاد می‌دهند که این کارها را انجام بدهیم؟! «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، آنها دارند زیر آبکی و زیر جلکی کاری می‌کنند که ما به این اختلافات دامن بزنیم! باید مسلمانها متحد شوند! چرا که پیامبر فرمود: «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»، دست خدا با جماعت است، یعنی قدرت خدا با جماعت است! آیا اگر شما سالها در مسجد معتکف شوید و تمام روزها را هم روزه بگیرید و دعاء کنید که: خداوندا! حق حسین مظلوم را از معاویه بستان! خداوندا! کاری کن که فلسطینی‌ها به حقشان برسند! خدایا! کاری کن که امریکایی‌ها از عراق بیرون بروند! خدایا! کاری کن که فقیرها غنی شوند! خوب خدا چه جواب می‌دهد؟! آیا می‌گویید: «چشم»؟! دعاء شما مستجاب؟! یا سؤال می‌کند که: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ، وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (بلد ۸ تا ۱۰)، مگر ما دو چشم به تو ندادیم؟! مگر زبان ندادیم؟! مگر دو لب ندادیم که فریاد بزنی و حق را

^۱ عمل به روایت مجعول: خُذْ مَا (بِمَا) خَالَفَ الْعَامَّةَ، هر عملی که اهل سنت می‌کنند، تو مخالف آن را انجام بده!

بگویی و زیر بار ظلم نروی؟! با این چشمان و زبان و دهان و گوش‌های که به تو دادیم، چه می‌کنی؟! «فَلَا افْتَحِمَ الْعُقَبَةَ» (بلد ۱۱)، اما افسوس! این آدم با این نعمتهایی که به او داده‌ایم حاضر نیست از این گردنه بالا رود! آری! گردنه است! راه، صعب العبور است! راه ایمان آسان نیست! هموار نیست! مثلاً اگر شما بخواهید ۵۰ سال توی کلاس اول ابتدائی باشید، خیلی آسان و راحت است، مشق‌هایتان را هم همان سال اول نوشته‌اید! ۵۰ سال می‌روید و می‌آیید و هیچ کاری هم ندارید! اما اگر خواستید بروید کلاس دوم و سوم تا برسید به کنکور، آن وقت سخت می‌شود، تمام درسها را باید بخوانید! امسال شاگرد اول کنکور از کردستان بود و علی‌رغم نداشتن تمام امکاناتی که شماها دارید، از کلاس کنکور و زبان و فلان و فلان، او ۵۰۰ روز، روزی ۱۸ ساعت تمام، مطالعه کرده بود! مگر راه تعالی و ترقی آسان است؟! نه! گردنه است و باید از آن عبور کرد و بالا رفت! «فَلَا افْتَحِمَ الْعُقَبَةَ»، از این گردنه بالا نمی‌رود، «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةَ» (بلد ۱۲)، پیامبر چه کسی به تو یاد داد که این گردنه چیست؟! «فَكُ رَقَبَةً» (بلد ۱۳)، باز کردن این زنجیرها و غل‌های اسارت و جهالت و ظلم‌پذیری و بدبختی از گردن جامعه است! آری! این «فَكُ رَقَبَةً» است! «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ، يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ، ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (بلد ۱۴ تا ۱۸)، ببینید نظام، نظام اسباب است. می‌گوید: اصحاب مایمنه کسانی هستند که صبر کنند، پایداری کنند، شکیبایی کنند، اینها اهل ایمانند! بناءً بر این تا اتحاد به

۱ «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف ۱۵۷)، این پیامبر آمده که زنجیرهای بدبختی و اسارت و جهل را از پاهای شما باز کند و این بارِ گران‌ظلم‌پذیری را از شانه‌های شما زمین بگذارد.

وجود نیاید، نه امریکایی‌ها از عراق بیرون می‌روند، نه وضع مسلمانها بهتر می‌شود! چرا که نظام، نظام اسباب است و این گونه دعاهای ما مستجاب نمی‌شود. خداوند دارد دستور می‌دهد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات ۱۰)، مؤمنان برادر یکدیگرند، آیا ما مسلمانها اهل ایمان هستیم یا نه؟! مگر قرآن نمی‌گوید: مؤمنان برادرند! پس ما داریم قرآن را مسخره می‌کنیم! قرآن را ریشخند می‌کنیم! قرآن را دست انداخته‌ایم! خدا دارد می‌گوید: مؤمن‌ها برادرند! اما ما می‌گوییم: برو پی کارت! چه می‌گویی مؤمنان برادرند؟! شمشیر بردارید، همدیگر را بکشید! هتل‌ها و مغازه‌ها و مسجدها و امامزاده‌ها و حرم‌ها را منفجر کنید! خدا برای خودش می‌گوید: مؤمنان برادرند، ما با خدا چه کار داریم؟! این طور آن اتحاد بوجود نمی‌آید! در نتیجه در این افتراق مجبور می‌شویم یهود و نصاری را به ولایت و دوستی بگیریم! آن وقت باید قربان صدقه‌شان برویم که تو را به خدا یک ذره از سوخت هسته‌یی به ما بدهید تا این نیروگاه بوشهر را راه بیندازیم! مگر ما سابقه خیانت روسها را به جمال عبدالناصر در جنگهای اعراب و اسرائیل نداریم؟! مگر خیانت روسها را در زمان دکتر مصدق ندیدیم که ما چند تن شمش طلا در شوروی داشتیم و آنها در آن شرایط مصدق را در تنگنا قرار دادند و آن طلاها را ندادند تا دولت از نظر اقتصادی سقوط کرد و کودتا شکل گرفت، مگر ما این خیانتها را در پرونده روسها نداریم؟! آن وقت این اتخاذ یهود و نصاری به ولایت است! این خطابه‌های قرآن را ساده نگیرید! «لَا تَتَّخِذُوا»، نهی مطلق است! امیرالمؤمنین هم در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ، فَلَا تَنْتَهِكُوهَا» (کلمات قصار ۱۰۵)، خداوند شما را از بسیاری مسائل بازداشته است، پس شما گرد آن مسائل نروید! خدا شما را از به دوستی و ولایت گرفتن یهود و نصاری بازداشته است، زیرا: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (مائده ۵۱)، آنها با همدیگر دوست هستند! پشت هم را دارند! پشت

شما نمی‌آیند! از شما حمایت نمی‌کنند! به عنوان مثال: ما که با چین خیلی دوست هستیم، کجا چینی‌ها به نفع مسائل ملی ما قدم برداشتند؟! تا محصولات بی‌کیفیت‌شان را می‌خریم، خیلی خوبیم! اما اگر یک وقت بگوییم: این جنس را نمی‌خواهیم، آن جنس را می‌خواهیم! آن وقت ببینید چه کار می‌کنند! «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»، پس هر کسی از شما مؤمن‌ها و مسلمانها که با آنها طرح دوستی بریزد، از آنها و مثل آنها است! آدم آنها است!^۱ خوب وقتی من به شما توصیه می‌کنم که از خرید اجناس خارجی که مشابه داخلی دارند، خودداری کنید، به جهت همین آیه است. این هم یک نوع ولایت‌پذیری اجانب است. با این کار، اقتصاد آنها را تقویت می‌کنید و اقتصاد داخلی را با شکست مواجه می‌سازید. مثلاً یک جفت کفش خارجی چهل هزار تومان است و ایرانی آن بیست هزار تومان! خوب بیاید به جای آن، دو جفت ایرانی بخرید! اگر دو جفت بخرید، همان اندازه کار می‌دهد! در ضمن تنوع هم دارد!^۲ بناءبراین این فرهنگ باید عوض شود! فرهنگ عشق ورزیدن به اجناس خارجی باید عوض شود! من خیلی وقتها در هنگام خرید امتحان کرده‌ام، مثلاً گفتم فلان جنس را می‌خواهم، فروشنده اول می‌گوید: دو رقم داریم، یک رقم ۱۵۰ هزار تومان و دیگری ۱۵۵ هزار تومان. اگر شما بگویید دو رقمش را بیاورید، حاضر نمی‌شود بیاورد! می‌گوید آن ۱۵۰ هزار تومانی تمام شده است! و فقط ۱۵۵ هزار تومانی را داریم! یعنی اگر

^۱ اینها همه آیات قرآن است! می‌دانید چرا به من می‌گویند: تو تفسیر نگو؟! غلط تفسیر می‌گویی؟! برای اینکه عین آیه را ترجمه می‌کنم و پیچ و تابش نمی‌دهم! ببینید می‌گوید: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»، هر کسی از شما که طرح دوستی با آنها بریزد، پس از آنهاست!

^۲ البته به سازندگان داخلی هم توصیه می‌کنم در بالا بردن کیفیت اجناس خود بکوشند، به گونه‌یی که قابل رقابت با مشابه خارجی آن باشد.

دو رقم گفت و شما هر دو را خواستید کنار هم بگذارید و مقایسه کنید، آن که گران تر است را دارد، اما آن که ارزان تر است را ندارد! من دهها بار توی فروشگاهها این را امتحان کرده‌ام که می‌گویند آن ارزان تر را نداریم، خوب نباید از آنها خرید! اگر می‌گوید دو رقم است، باید هر دو را با هم مقایسه کنید و ببینید چه فرقی دارند. ما مردم ساده‌یی هستیم! راحت فریب می‌خوریم! امروز مسلمانها باید خیلی زیرک باشند! «المومن فطن»، مومن کسی است که زیرک باشد! دانا باشد! همه جا باید حواسمان جمع باشد! و نباید بگوییم: حالا این پنج ریال است و آن یک تومان است و چیزی نیست! نه! باید حساب کشید! یا مثلاً بعضی وقتها از ما انعام می‌خواهند، انعام هم یک نوع رشوه است و نباید بدهیم! جوامع توسعه یافته که پیشرفت کردند، همین کارها را انجام دادند و حساب‌کشی کردند، که توانستند پیشرفت کنند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا»، خودتان را به پای میز محاکمه و محاسبه بکشید، قبل از اینکه خداوند شما را به پای میز حساب بکشد! باید حساب بکشیم تا مردم یاد بگیرند! تا مردم بدانند که یا نباید حرف بزنند یا باید بر روی قاعده حرف بزنند! باید برای تربیت جامعه زحمت کشید! اوضاع ما با دعاء کلامی درست نمی‌شود که خدا! یا فلان کار را انجام بده! بلکه با اقدام و تربیت اصلاح می‌شود! و قرآن اصلاً برای همین تربیت آمده است! آن وقت به ما می‌گویند شما مخالف دعاء هستید! نه! دعاء اصلاً یعنی همین! دعاء یعنی خواندن خدا! خدا را که می‌خوانی، یعنی خدایا! تو می‌گویی من چه کار کنم! می‌گوید: قرآن را بخوان در آن گفته‌ام چه کار بکن! تو را هدایت کرده‌ام!

باید فرهنگ سازی کرد! پس باید تبلیغ کرد! باید با مردم حرف زد و آنها را دعوت کرد! آقا به جای اینکه این همه برای یک جشن عروسی هزینه کنی، بیا به تولید و صنعت جامعه کمک کن! بیا به این آدمهای

نیازمند کمک کن! اما متأسفانه ما حرف نمی‌زنیم و ساکت هستیم و همین‌طور که مردم می‌روند، ما هم دنبالشان می‌رویم! ولی اگر حرف بزنیم و تبلیغ کنیم، درست می‌شود! مطمئن باشید مردم کم‌کم یاد می‌گیرند! ببینید یک وقتی چه همه گل می‌بردند برای مجالس ختم و عزا! مرحوم غروی مخالفت کرد، بعداً این تاج گلهای مصنوعی را درست کردند و این هزینه‌ها به دارالایتام داده شد. من با این اسم نوشتن روی این تاج گلهای و تابلوهای ایتام هم مخالف هستم، و اصلاً با آوردنشان به مجلس ختم هم مخالفم، بروید همین‌طور به دارالایتام کمک کنید. چه ضرورتی دارد که بگویید ما این کار را کردیم؟! خدا باید بداند که می‌داند! ان شاء الله این هم کم‌کم جا بیفتد.^۱

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده ۵۱)، این کسانی که از شما باشند و آنها را به دوستی بگیرند، ستمکارند و خدا قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند. یعنی گر چه به نام، مسلمند و در میان اهل ایمان، ولی در حقیقت هدایت نشده‌اند. «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» (مائده ۵۲)، پس تو ای پیامبر می‌بینی کسانی را که در دلشان مرض هست، به سمت یهود و نصاری می‌شتابند، و وقتی از آنها می‌پرسیم: چرا می‌روید با آنها دوستی می‌کنید؟! می‌گویند: ما می‌ترسیم که آسیبی به ما برسد!^۲ ما آنها را دوست نداریم، از آسیبشان می‌ترسیم! خوب چرا می‌ترسیم؟! زیرا پراکنده‌ایم! متفرقیم! قدرت نداریم! تک‌تک هستیم! تا حالا شما شنیده‌اید که بین خود یهودیها، این جنگها و کشتارهایی که بین فلسطینی‌ها شده، اتفاق افتاده باشد؟! اما گروههای فلسطینی این‌طورند و این هم کتابشان است! آن گروه، این یکی را

^۱ «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ» (نحل ۱۹ و تغابن ۴) - «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» (نور ۲۹ و مائده ۹۹)

^۲ اینها آیات قرآن است! اصلاً این آیات را دیده یا شنیده‌ایم؟!

می‌خواهد بکشد که اسرائیلیها بگویند: آفرین! تو خوب هستی! حالا بیا با ما مذاکره کن!

«فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ» (مائده ۵۲)، و چه بسا ممکن است که خداوند برای این دسته از مؤمنان که نمی‌ترسند از اینکه از آنها آسیبی ببینند، فتحی را بیاورد یا اینکه امری از طرف خودش، «فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ»، اما آنهایی که فکر می‌کردند، اگر حالا مخالفت کنند، به آنها بدی یا آسیبی می‌رسد، آن چیزی را که توی دلشان مخفی می‌کردند نسبت به آن پشیمان می‌شوند و می‌گویند: ای کاش ما هم مانده بودیم! ای کاش ما هم نرفته بودیم!

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا» (مائده ۵۳)، آن وقت آنهایی که ایمان آورده‌اند می‌پرسند: «أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ»، آیا اینها همانهایی هستند که به جدّ و با سوگندهای غلیظشان به خدا قسم خوردند که با شما هستند؟! قسم خوردند که ما با شما هستیم؟! ولی حالا یک دفعه آشکار شد که نبودند! «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»، کارها و اعمالشان حبط شد، یعنی اگر کارهای خوب هم کرده‌اند، نتیجه نداده و اینها جزء زیانکاران شدند!

موضوع را گم نکنید، موضوع ارتداد است! این صفات توی مسلمانها هست که یهود و نصاری را به دوستی می‌گیرند، پس این دین را قبول ندارند! و قرآن می‌گویند: اینها زیانکارانند، و اصلاً نمی‌گویند: اینها را بگیرید و بکشید! یا محاکمه و زندانشان کنید! اصلاً!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده ۵۴)، ای کسانی که ایمان

^۱ من خیلی از این قضایا را دیده‌ام! خیلی از این حسرتها را دیده‌ام!

آورده‌اند هر کسی از شما که از دین خودش بازگردد، پس بدانید که خدا قومی را خواهد آورد که خدا آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند، غصهٔ چه را می‌خورید؟! این نظام در گردش است، اینها رفتند، بروند! اینها ایمان نیاوردند؟ نیاورند! خودشان زیان می‌کنند! به کسی زیان نمی‌رسد! به خدا زیان نمی‌رسد! خصوصیت این اهل ایمان دُرست چیست؟ این است که نسبت به مؤمنها متواضعند و نسبت به آنها تکبر ندارند، ولی در برابر کافرها، پر قدرت و با عزت می‌ایستند! پر قدرت و با عزت چیست؟! این است که تا هواپیما می‌گوید اکنون از مرز ایران گذشتیم و وارد ترکیه شدیم، زود روسری‌هایشان را برندارند و بگذارند توی کیفشان و نفس راحت بکشند! این جزء اذله است در برابر کافر! حجاب فرمان الهی است! و آن کس که می‌ایستد و حجابش را حفظ می‌کند، آن وقت آن می‌شود از اعزه در برابر کافر. مثلاً نگوئیم حالا توی کشور مسیحی هستیم و اینجا نمی‌شود نماز بخوانیم، مسخره‌مان می‌کنند! زود هم حکم درست می‌کنیم: خدا که نمی‌خواهد مؤمن مسخره شود! یا مثلاً خیلی از خانمها که می‌خواهند بروند خارج از کشور، می‌آیند پیش من و می‌پرسند: آیا شما می‌خواهید ما آنجا انگشت نما شویم؟! می‌گوییم: نه! بعد می‌گویند: خوب اگر روسری داشته باشیم، آن وقت همه می‌گویند: اینها مسلمانند! آری! قرآن اصلاً برای همین گفته که مسلمانها خودشان را نشان بدهند! در هلند که ۱۶ میلیون نفر جمعیت دارد، ۲ میلیون مسلمان (اهل سنت) وجود دارد و بیش از هر کشور اروپایی، زنهایشان حجاب دارند! اما ما می‌گوییم: اگر به این احکام عمل کنیم، به ما می‌گویند: تروریست! خوب ای مسلمانها! چرا کاری کردید که به نمازخوانها بگویند القاعده! چرا آبروی خودتان را برده‌اید!؟

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (مائده ۵۴)، در راه خدا مجاهدت می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده یی نمی ترسند. «لَوْمَةٌ»، یعنی یک سرزنش، پس «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»، یعنی حتی از یک سرزنش سرزنش کننده هراسناک نیستند. «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ»، این صفات را اگر کسی داشت، فضل الهی را دارد، «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»، خدا به هر کس که بخواهد این فضل را می دهد. آیا خدا می خواهد که فضلش را نصیب آدمهای ترسو کند؟! اگر هزار سال هم دعاء کند، این فضل نصیبش نمی شود! فضل نصیب کسی می شود که: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»! معنای جهاد را عوض نکنید! یعنی اشتباه نگیرید که جهاد شمشیر برداشتن و در رکاب مثلاً امام حسین در کربلاء جنگیدن است! امروز یکی از روشهای مجاهدت در راه خدا، تبلیغ است!^۱ لقمان به پسرش می گوید: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ» (لقمان ۱۷)، ای پسر من! نماز را بپا دار و امر به معروف کن و از منکر و کار زشت مردم را بازدار و در این راه سختی به تو می رسد، در برابر تمام این سختی ها پایداری و شکیبایی کن! آری! پایداری و شکیبایی بسیار مهم است! «إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»، این است که بزرگی کار را نشان می دهد. اگر می خواهی ببینی کاری که می کنی، چقدر بزرگ است، ببین چقدر سختی به تو می رسد! ببین چقدر مصیبت توی راه هست! مثلاً اگر

^۱ آقا کجا بودید؟! مثلاً جلسه تفسیر فلانی! مگر بیکاری؟! آنها اصلاً منحرفند! خوب حالا چون ما می ترسیم که این تهمت را به ما بزنند، پس نمی گوییم و وقتی نمی گوییم یعنی روی بیان حقایق قرآن سرپوش گذاشته ایم و عقب نشینی کرده ایم!

بخواهند جاده‌یی را از اینجا تا کرمان بکشند، کار چندان سختی نیست، اما ۳۰ سال است که می‌خواهند از طریق هراز تا رامسر اتوبانی درست کنند، و مدام با مشکلات فراوان از قبیل بهمن، ریزش کوه، جنگل و... روبرو می‌شوند. یا مثلاً تونل کندوان را که می‌خواستند اصلاح کنند، یک دفعه ریزش کرد و چند سال هم اصلاً بسته بود. بناءً براین سختی کار، بزرگی آن را نشان می‌دهد. احداث تونل مترو خیلی سخت‌تر و مهم‌تر و پرهزینه‌تر است تا احداث یک خیابان. نیرو و امکانات بیشتری هم می‌خواهد. پس اگر بخواهید مکتبی را ریشه‌دار کنید، نماز را اقامه کنید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، در برابر سختیها و مصیبت‌های وارده در راه خدا پایداری کنید، چرا که اصلاً این سختیها و مصیبت‌ها بزرگی کار را نشان می‌دهد.

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (مائده ۵۴)، خدا توسعه‌گر دانا است! یعنی می‌خواهد که این نعمتهایی را که داده است در اختیار تمام بندگان قرار بگیرد و نمی‌خواهد با آوردن دین، دست و پای بندگان را ببندد و آنها را محدود کند، اما بندگان باید از «عَقَبَهُ» عبور کنند. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ» (ملی ۲)، خدا مرگ و زندگی را آفرید تا بیازماید کدامین شما در عمل بهترین هستید. خوب چطور این آزمایش و امتحان پیش می‌آید؟! آیا این نماز خواندن ما بهترین عمل است؟! آیا اصلاً این اقامه نماز است؟!^۱

^۱ تازه شماهایی که دارید متن را بی‌هیچ پیرایشی گوش می‌دهید و بعضی از شما که سالهاست مخاطب این نوع تبیین متن بوده و هستید، خیلی باید فراتر باشید!

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (مائده ۵۵)،^۱ جز این نیست، آلا و لابد که خدا و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند ولی شما هستند، «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (توبه ۷۱)، و مردان و زنان مؤمن اولیاء همدیگرند، به معروف امر کرده و از منکر باز می‌دارند. آری! این دوستی است! پس اگر مؤمنی آمد و به من گفت که آقا شما این عیب را دارید، من نباید ناراحت شوم، بلکه باید خوشحال شوم. حضرت صادق فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي عَلَيَّ مَنْ أَهْدَىٰ غُيُوبِي إِلَيَّ»، دوست‌ترین دوستان من کسی است که عیبهای مرا برای من به ارمغان بیاورد. مثلاً یکی به خانه ما می‌آید و می‌گوید: آقا پیراهن شما در جلسه دیروز، اتو نداشت! خوب من باید خیلی خوشحال شوم! بارک الله! من چه دوستانی در جامعه دارم! تا کجا حواسشان جمع من است! یا مثلاً روزی شخصی به منزل ما آمد. گفتم: آقا این کفشها را از کجا خریده‌اید؟! گفت: چینی است. کمی معترضانه ایشان را نگاه کردم و گفتم چرا کفش چینی خریده‌اید؟! توی بازار ایران می‌گشتید تا کفشی که راحت باشد، پیدا کنید!^۲ این مجاهدت است! این اهداء عیب است! من باید خوشحال شوم اگر عیوب مرا برایم تشریح کنند!

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (مائده ۵۵)، خوب «الَّذِينَ آمَنُوا» چه کسانی هستند؟! «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»،^۳ نماز را

^۱ «إِنَّمَا» از اداة حصر است.

^۲ خیلی‌ها اعتراض می‌کنند و می‌گویند: چرا تو اینقدر تبلیغ جنس ایرانی می‌کنی؟! جنس ایرانی نمی‌تواند رقابت کند، کیفیتش خوب نیست! ولی من هنوز زیر بار نرفته‌ام و برایم جا نیفتاده است.

^۳ این آیه را با توصیه لقمان به پسرش مقایسه کنید.

اقامه می‌کنند و زکات^۱ را می‌دهند و اینها در حال رکوع^۲ هستند. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده ۵۶)، پس کسی که خدا و رسول و کسانی را که ایمان آورده‌اند دوست بدارد و آنها را به ولایت بگیرد، پس نتیجه این است که حزب خدا غالب است. آری! غلبه با حزب خداست! ببینید خدا را هم می‌آورد در نظام اسباب! تشکیلات و گروه و انسجام و به هم پیوستگی و با هم بودن و برنامه داشتن و اینها همه می‌آید در حزب خدا و اصلاً خدا حزب درست کرده است. حزب خدا برنامه عملی دارد، تشکیلات دارد و به شعار نیست که فقط بگویند: حزب الله! باید راکع باشند، باید اقامه نماز کنند، باید امر به معروف و نهی از منکر کنند، باید زکات بدهند، باید مجاهدت فی سبیل الله کنند،

^۱ زکات برای تعدیل ثروت است، بناءبراین از این جهت غنی و فقیر ندارد و همه باید زکات بدهند. زکات غیر از خمس است که در ارباب مکاسب است. آدم فقیر هم باید زکات بدهد و مالش را پاک کند. یکی می‌تواند ۵ ریال بدهد، یکی دیگر ۵۰ هزار تومان، دیگری ۵ میلیون و یکی هم ۵ میلیارد می‌تواند بدهد. پس همه باید زکات بدهند. البته زکات فقط مربوط به پول و مال نیست، به علم هم تعلق می‌گیرد. مثلاً اگر من فیزیک می‌دانم، یا پزشک هستم، باید علمم را هم یاد بدهم و این می‌شود زکات علم که از همه زکاتها فراتر و بالاتر است. ضمناً زکات در همه چیز است و آن ۹ چیزی که در فقه مذکور است، در قرآن نیامده و حد نصاب هم دارد و هر ساله است.

^۲ به معنای رکوع در بحث نماز پرداخته‌ام. رکوع راکع به تنهایی معنا ندارد، یعنی نماز انفرادی معنایی ندارد، مگر اینکه جایی باشد که اجتماع دو نفر هم تشکیل نشود یا امکان پذیر نباشد. زیرا خداوند فرمان می‌دهد «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ» (بقره ۴۳)، با رکوع کننده‌ها رکوع کنید. این هم که می‌گویند: هر کسی که به رکوع رسید، نمازش درست است، یعنی رکعت حساب می‌شود، به جهت این فرمان است.

باید «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» باشند، باید «أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» باشند. همه اینها را باید داشته باشند و این حزب است. و این حزب الله است.

رابطه کفر و ارتداد:

حال باید ارتباط بین کفر و ارتداد را در آیات قرآن بررسی کنیم.^۱
آل عمران ۱۴۹ و ۱۵۰: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ، بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ»، ای کسانی که ایمان آورده‌اند، اگر شما اطاعت کنید از کسانی که کافر شده‌اند، آنها قطعاً شما را از ایمانتان باز می‌گردانند و آنگاه شما به وادی خسران و زیان سرنگون خواهید شد، بلکه خدا مولی^۱ و دوست شماست و خدا بهترین نصرت‌کنندگان است. شما چرا خدا را رها می‌کنید و می‌خواهید از کافران تبعیت کنید که شما را مرتد کنند و از ایمانتان بازگردانند؟!^۲

آل عمران ۱۸۳ و ۱۸۴: «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدُ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ»، کسانی هستند که می‌گویند: خداوند با ما پیمان بسته است که مبادا به رسولی ایمان بیاوریم، مگر اینکه یک قربانی برای ما (از آسمان) بیاورد^۳ که آن را آتش

^۱ بسیاری از مرتدان کافرند و بسیاری از کافران مرتدند.

^۲ ما باید این نکات را در ذهنمان نگه داریم و موقع عمل، هنگام سخن گفتن، حتی موقع فکر کردن و اندیشیدن، آنها را مطمح نظر قرار دهیم. خیلی وقتها اندیشه‌های پلید به ذهن انسان می‌آید، در این گونه موارد انسان باید بداند که خدا بهترین نصرت‌کنندگان است و او مولی^۱ است.

^۳ یعنی از چیزهایی که روی زمین است، نباشد.

بخورد.^۱ «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ»، ای پیامبر! بگو پیش از من هم رسولانی با بینات آمده‌اند، «وَبِالَّذِي قُلْتُمْ»، و با همان چیزهایی که شما می‌گفتید، یعنی کتابهای شما - تورات و انجیل - ، «فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، پس اگر شما راست می‌گویید چرا انبیاء پیشین را کشتید؟! مگر شما عیسی را نکشتید؟! پس شما دروغ می‌گویید! شما ایمان آورنده نیستید! ببینید این آیات دقیقاً نشان می‌دهد که با اینکه کافران و مرتدان با انبیاء جدال می‌کنند، ولی انبیاء دستور نمی‌دهند که آنها را بگیرید و بکشید. پیامبر خاتم(ص) قدرت هم داشت، اما دستور کشتن آنها را صادر نکرد. بلکه با آنها محاجه می‌کند و می‌گوید: نه! شما اهل ایمان آوردن نیستید! زیرا به کشتن انبیاء پیشین اقدام کردید! «فَإِنْ

^۱ مفسران چیزهای بسیاری در مورد نوع این قربانی گفته‌اند، از جمله آنکه باید روی این آتش بیاید و توی آن بیفتد و بسوزد یا برشته شود. و در هر صورت آن قربانی را خوراکی تلقی می‌کنند. در هر حال اینجا از جاهایی است که ما با برخی از مفسران اختلاف نظر داریم و می‌گوییم که اگر یک «قربان» بیاید و آتش آن را بخورد و خاکستر شود، این مطلب مفید هیچ فایده‌یی نیست! در مبحث «تحدی در قرآن» که ۳۵ خطبه نماز جمعه را به آن اختصاص دادم، به این موضوع پرداخته‌ام. «تحدی» یعنی به مبارزه طلبیدن. و در آنجا بحث بر سر این است که آیا این مبارزه طلبیدن به نتیجه می‌رسد یا نه؟ مثلاً خدا به مبارزه می‌طلبد و می‌گوید: اگر می‌توانید یک سوره مثل قرآن بیاورید یا ده آیه بیاورید یا یک آیه بیاورید! و کسی نمی‌تواند! و یا کافران، پیامبران را مثل الآن به مبارزه می‌طلبند و می‌گویند: خدا با ما پیمان بسته است که به رسولی ایمان نیاوریم تا این کار را انجام بدهد! یعنی اگر راست می‌گویید، این کار را بکنند! آری! مبارزه‌طلبی می‌کنند! اما آیا خدا و پیامبران این کار را می‌کنند؟ یعنی آیا این پیامبر قربان می‌آورد؟ نه! نمی‌آورد! در ضمن بحث «معجزات» نیز در همین مقوله تحدی می‌گنجد.

كَذَّبُوا فَقَدْ كُذِّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ»، ای پیامبر! اگر اینها تو را تکذیب کنند و بگویند: دروغ می‌گویی! بدان که پیامبران پیش از تو هم نیز تکذیب شدند. «جَاؤُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»، و آنها با بینات و زُبر^۱ و کتاب نورانی آمدند. آری! قبل از تو هم انبیائی آمده‌اند که این سه خصوصیت - بینات، زُبر و کتاب نورانی - را داشته‌اند، اما به ایشان نیز ایمان نیاوردند. دقت کنید! هیچ دستوری در قتل، کشتن و جنگ با آنها نیست! هیچ! فقط محاجه است!^۲

بقره ۱۶۱ و ۱۶۲: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ»، کسانی که کافر شدند و در حالت کفر مُردند، لعنت خدا بر آنها است. لعنت به معنای این نیست که خدا جایی نشسته باشد و بگوید: لعنت بر تو! لعنت خدا ذکر نیست! بلکه آنهایی که مورد لعنت خدا قرار می‌گیرند، در نظام عالم مطرودند و اعمالشان حبط است، یعنی هر کاری که انجام بدهند به نتیجه نمی‌رسند و عملشان بی‌حاصل است. حالا من مصداق نمی‌گویم، اما شما در طول همین زندگی خودتان ببینید که چه همه در بعضی از کارها هزینه شده است و پول این ملت و مملکت صرف شده است، ولی حاصلی بدست نیامده! این لعنت خدا است! یعنی این کار، این روش، این آدم، ملعون و نفرین شده است! «وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ»، و همین‌طور لعنت ملائکه و همه مردم بر آنها است. آری! فرشتگان هم لعنت می‌کنند! تمام این غذاهایی که فرشته‌اند و ما آنها را خورده‌ایم و نیرو گرفته‌ایم و کار بی‌حاصل با آنها انجام داده‌ایم، تقصیر ندارند! آنها بی‌گناهند! آب چه تقصیری دارد؟! آب یک فرشته است، پاک و منزّه و مزگی^۱ است! هیچ گناه و تقصیری ندارد! اما وقتی می‌آید در وجود من،

^۱ «زُبر» جمع «زُبور» است و زبور هم یعنی کتاب یا نوشته.

^۲ از این آیات شما می‌توانید نتیجه بگیرید که بسیاری از احکام فقهی موجود در کتب فقه ما با متن قرآن فاصله گرفته است!

تبدیل به فساد و تباهی می‌شود و آن وقت است که آب با زبان تکوین و حال لعنت می‌فرستد و به خدا می‌گوید: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره ۳۰)، خدایا! این انسان را آفریدی که مرا بنوشد، آب به این زلالی و معصومی و پاکی را بنوشد، و آدم بکشد؟! «وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» (بقره ۳۰۵)، و کشت و دستاورد و نسل را تباه سازد؟! آنگاه خدا جواب می‌دهد: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره ۳۰)، نه شما نمی‌دانید! من می‌دانم!

مردم عقل دارند و تمام اشتباهات را می‌فهمند. چرا اینجا این طور است؟! چرا آنجا این طور است؟! چرا این دیوار کج است؟! چرا آن خیابان دست‌انداز دارد؟! چرا آن آشغالها آنجا ریخته شده؟! چرا سطل زباله را این طور گذاشته‌اند؟! اینها نیز لعنت مردم است!

«خَالِدِينَ فِيهَا» (بقره ۱۶۲)، در آن لعنت جاودانند، «لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ»، عذاب از ایشان تخفیف داده نمی‌شود. این آیه خیلی مصداق دارد! الان زندگی روزمره ما تبدیل به عذابی شده است که هر چه از خدا می‌خواهیم این عذاب را کم کند، روز به روز بیشترش می‌کند و تخفیف هم نمی‌دهد! آیا عذاب را احساس می‌کنید یا هنوز متوجه آن نمی‌شوید؟! «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»، و به آنها مهلت هم داده نمی‌شود که اصلاح کنند. «عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهٍ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ» (توبه ۱۰۹)، بر لبه پرتگاهی ایستاده که زیرش خالی شده و یک فشار بیاورد، فرو می‌ریزد و می‌افتد توی آتش جهنم!

بقره ۶ تا ۹: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، کسانی که کافر شده‌اند بر ایشان یکسان است چه آنها را انذار بدهی و بترسانی^۱ و چه انذار ندهی، فرقی نمی‌کند و انذار تو برای شان فایده‌یی ندارد، آنها ایمان نمی‌آورند. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ

^۱ دقت کنید! نمی‌گوید: بکشی!

غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱، خداوند بر روی دلها و گوشه‌ایشان مهر می‌زند و روی چشمانشان را هم پرده گرفته است و برای ایشان عذاب بزرگی است. پس آنها نه عالم را می‌بینند و نه خلقت را! نه پیامبران را می‌بینند و نه کتاب را! نه حقیقت را می‌بینند و نه عقل و اندیشه را! هیچ! و همین برای آنها عذابی بس بزرگ است. جامعه هم اگر به جایی برسد که خدا بر دلها و گوشه‌های آحاد آن مهر زده و پرده بر روی چشمانشان کشیده باشد، مشمول عذاب می‌شود. خدا چه طور مهر می‌زند؟! وقتی انسان هدایت الهی را نپذیرد و لگدکوبش کند، این می‌شود مهر زدن خدا! «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»، گروهی از مردم هستند که به زبان می‌گویند که ما ایمان به خدا و آخرت آورده‌ایم، ولی اینها مؤمن نیستند، «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا»، اینها، هم با خدا خدعه و نیرنگ بکار می‌برند و هم با اهل ایمان، «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»، اما افسوس که نمی‌فهمند و شعور ندارند که دارند به خودشان نیرنگ می‌زنند و خود را فریب می‌دهند و بر سر خودشان کلاه می‌گذارند! ببینید علی‌رغم همهٔ اینها، خدا به پیامبران دستور نمی‌دهد که اینها را باید بکشید!

^۱ «خَتَمٌ» برای قلوب و سمع است، به معنای مهر زدن که اعلام تمام شدن است. مثلاً در گونی را می‌دوختند و یک مهر می‌زدند روی آن یا وقتی در پاکتهای پستی چسبانده می‌شود، بین در و خود پاکت، یک مهر می‌زنند، و این مهر یعنی کار این پاکت تمام شد. روی عکس شناسنامه هم طوری مهر می‌زنند که نصفش روی عکس و نصف دیگرش روی صفحهٔ اول بخورد، یعنی طوری ختم می‌کنند که اگر کسی در آن دست ببرد، تقلبش معلوم شود. خدا هم به دلها و گوشه‌ها مهر می‌زند، یعنی دیگر هیچ درزی ندارد و درش کاملاً بسته شده است!

بقره ۱۱۶: «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ»، می‌گویند خدا فرزند دارد، او منزّه و پاک است از این چیزها! بلکه آنچه در آسمانها و زمین است، مال اوست و همه در برابر او قانت و فرمانبردارند. ما چرا این فرمانبرداری را احساس نمی‌کنیم یا به آن توجه نمی‌کنیم؟! شما به همه پدیده‌ها که نگاه کنید، می‌بینید که قانتند! شما این سیم برق و لامپ و کلید را به هم درست وصل کنید، کلید را که روشن کنید، بلافاصله لامپ روشن می‌شود و اصلاً سرپیچی نمی‌کند. تا سالم است سرپیچی نمی‌کند! سرپیچی و عصیانش موقع بیماری است! یا لامپ سوخته یا سیم اتصالی کرده یا کلید خراب شده است که باعث عصیان و طغیان و نافرمانی آن می‌شود، و الا قانت است. هسته میوه سالم را بیندازید توی زمین، قانت و فرمانبردار است و سبز می‌شود، سرپیچی نمی‌کند! اینها همه کرات و سیارات، کدامشان نافرمانی می‌کنند؟! بناءبراین انسان باید خیلی خودخواه و متکبر باشد که عصیان کند!

بقره ۲۵۳: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ»، ای پیامبر! این رسولان، بعضی را بر بعضی فضیلت دادیم. همه انبیاء در یک راستا نیستند و بعضی بر بعضی فضیلت دارند. بعضی از آنها هستند که خدا با آنها سخن گفته است! «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»، به بعضی‌ها هم درجاتی داده و رفعتشان بخشیده. «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنَاتِ»، و به

^۱ سؤالی که شاید امروز مردم بیش از قبل مطرح می‌کنند - و پیش از این، در ادوار و قرون گذشته، علماء و دانشمندان در این اندیشه بوده و به آن پرداخته‌اند - این است که چطور می‌شود خدا با یک بنده صحبت کند و این بنده به عنوان رسول بیاید و مدعی شود و بگوید این عبارت عین کلام خدا است؟! اصلاً خدا چطور حرف می‌زند؟! و این رسول چه طور می‌شنود که مدعی می‌شود این عین آن است، مثلاً می‌گوید این «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را من از خدا شنیدم، این ساختن ذهن من نیست. خود این آیه وجهی از آن قضیه را روشن می‌کند!

عیسی بن مریم بینات دادیم، «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»، و او را به روح القدس تأیید کردیم، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلَلَّ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ»، اگر خدا می خواست آدمهایی که بعد از این انبیاء بودند، به جان هم نمی افتادند و یکدیگر را نمی کشتند و خدا می توانست جلوشان را بگیرد، یعنی می توانست آدمیان را به گونه‌ی خلق کند که همدیگر را نکشند. من تاکنون نشنیده‌ام - البته ممکن است به ندرت اتفاق بیفتد - که مثلاً دو تا شیر همدیگر را کشته باشند، یا دو تا گرگ همدیگر را کشته باشند. دیده‌ام مثلاً قوچ‌ها خیلی به هم شاخ می‌زنند، اما ندیده‌ام یا نشنیده‌ام که همدیگر را بکشند. حتماً خدا خواسته است که فطرتشان این طور باشد و آسیبی به هم نرسانند. آنها آسیب را از حیوانات دیگر یا از انسان می‌بینند. پس خدا در مورد انسان هم می‌توانست این کار را بکند، پس چرا نکرد؟! برای اینکه می‌خواهد به عمل انسان پاداش بدهد. به همین جهت هم زندگی تفاضلی انسان مبتنی بر امتحان و آزمون است، یعنی شما ممکن است بهترین راننده باشید، ولی تا نروید در آزمون شرکت نکنید و آن مجوز را نگیرید، کسی به شما اجازه رانندگی با اتومبیل را نمی‌دهد. البته ممکن است پدر و مادر اجازه بدهند، ولی مدام اضطراب و دلهره دارند. اما اگر مثلاً بروید در یک ترمینال باربری یا مسافربری و بگویید من بهترین راننده هستم، اگر گواهینامه مورد قبول را نداشته باشید، کسی کامیون یا اتوبوسش را دست شما نمی‌دهد. و با آزمون است که این گواهینامه صادر می‌شود. و برای همین خدا انسان را این طور آفریده و به همین جهت می‌گوید اگر خدا می‌خواست اینها همدیگر را نمی‌کشتند! خدا می‌خواهد پاداش انسان را مبتنی بر آزمون بدهد. «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ»، تازه بعد از اینکه برای آنها بینات آمد، «وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا»، ولی اختلاف کردند، «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ»، پس گروهی از ایشان ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلُوا»، اگر خدا می‌خواست اینها به جان هم نمی‌افتادند، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ»، و لکن خدا آنچه را که اراده می‌کند، انجام می‌دهد. خوب اینجا هم خدا نگفت:

که آنها را بگیرید و بکشید یا زندان کنید! نه! کافران آزادند تا عرصهٔ آزمون به طور کامل شکل بگیرند و کسی از شرکت در آن منع نگردد.

بقره ۸۵: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»، آیا شما به پاره‌یی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی از آن کافر می‌شوید؟ «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، جزاء کسی که این کار را بکند، چیست؟ جز اینکه در این زندگی دنیا دچار خاری و سرافکندگی شود؟! همین که ما بگوییم حکم مرتد کشتن است، یعنی به بخشی از کتاب ایمان آورده‌ایم و به بخشی از آن ایمان نیاورده‌ایم! کتاب می‌گوید: نکشید! کتاب می‌گوید: کفار و مرتدان و مشرکان آزادند! خدا نخواست است که اینها را به زور وادار به ایمان آوردن کند، پس چرا ما به بعضی از کتاب ایمان می‌آوریم و به بعضی از آن کافریم؟! «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ»، و در روز قیامت است که به سوی سخت‌ترین و شدیدترین عذاب رانده می‌شوند، «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»، و خدا از آنچه که شما می‌کنید، غافل نیست.

امروز درک این قضایا، با وجود این سیستم‌های الکترونیک، خیلی ساده‌تر شده است. شما می‌بینید با یک سیستم الکترونیکی کوچک، مثلاً می‌توانند تصویر ده سال مکانی را ضبط و ذخیره کنند. مثل دوربینی که در روی کره ماه نصب شد و هنوز هم دارد تصویر می‌فرستد. خوب پس وقتی بشر این کار را می‌تواند انجام دهد، برای خدا خیلی آسان است که نامهٔ اعمال همهٔ انسانها را ضبط کند! سیستم‌های حفظ الهی خیلی قویتر است! چرا فکر می‌کنید سخت است؟! ما که انسانیم داریم می‌سازیم، تازه این انسان «خليفة الله» است و چشمه‌هایی از آن قدرت الهی را نشان می‌دهد. خداوند می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره ۲۰)، خداوند بر همه کاری تواناست!

بقره ۸۷ و ۸۸: «أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ»، پس آیا هر وقت پیامبری می‌آید تا شما را هدایت کند، آن وقت این هدایت با آن هوی^۱ و خواهشهای نفسانی شما جور در نیاید، آیا این درست است

که شما در برابر آن پیامبر و هدایتی که می‌آورد، استکبار کنید؟! ما باید جواب خدا را بدهیم! «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»، گروهی از انبیاء را تکذیب می‌کنید و می‌گویید: آنها دروغ می‌گویند! و گروهی را نیز می‌کشید! «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ»، و وقتی که در برابر این سؤال قرار می‌گیرند، می‌گویند: که دل‌های ما در غلاف است. یعنی ما نمی‌فهمیم! امروز خیلی از افراد برای گریز از مسؤولیت، وقتی از حقایق دین با آنها صحبت می‌کنید، می‌گویند: ما نمی‌فهمیم! ما مقلدیم! آقا این طور گفتند و ما دیگر مسؤولیتی نداریم و مسؤولیت برگردن آقا است! ما فقط تقلید می‌کنیم! ^۱ «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ»، این کفر است و خدا آنها را به سبب کفرشان لعنت کرده است و چه اندک هستند کسانی که ایمان می‌آورند!

بقره ۱۲۶: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» ای پیامبر زمانی بوده است که ما می‌خواهیم آن را به یاد تو بیاوریم، آن زمانی که ابراهیم دعاء کرد و چنین گفت: ای پروردگار من! این مکه را بَلَدِ آمِنِ قرار بده و به اهل آن از همهٔ ثمرات بچشان و روزیشان بده! خوب خصوصیت آن اهل چیست؟ «مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»، آنهايي که ایمان به خدا و روز پایان آورده‌اند! «قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا»، خدا جواب می‌دهد: بسیار خوب! اما بدان کسانی که کافر شده‌اند به آنها متاعی اندک می‌دهم! ببینید خداوند نمی‌گوید: همهٔ نعمتها را سلب می‌کنم! می‌گوید: کم می‌دهم! «ثُمَّ أَصْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ

^۱ امسال برگه‌هایی را تحت عنوان «چرا آغاز ماههای قمری (از جمله شروع ماههای رمضان و شوال) باید در همهٔ کشورهای اسلامی در یک روز باشد؟!» چاپ و توزیع نمودیم. شاید ۶ یا ۷ نفر برای من خبر آوردند که این برگه‌ها را به افراد داده‌ایم تا بخوانند. آنها هم بعد از خواندن گفتند: این مطالب درست است، ولی ما مقلدیم! خوب این یعنی «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ»، دل‌هایمان در غلاف است! نمی‌فهمیم! آری! می‌گویند: درست است، اما می‌خواهند خودشان را آزاد و رها کنند!

الْمَصِيرُ»، سپس او را مجبور می‌کنم که وارد عذاب سوزان آتش شود و چه بد سرنوشتی دارد! با اینکه خداوند با این شدت عذاب را برای آنها بیان می‌کند، نمی‌گوید: آنها را بگیرید و بکشید! بلکه می‌گوید در این دنیا متاعی اندک به آنها می‌دهم.

بقره ۲۱۲: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»، حیات دنیا زینت داده شده است برای کسانی که کافر شده‌اند، حیات دنیا برایشان خیلی زیبا است. اصلاً خصوصیت کفر این است که دنیا را خیلی زیبا می‌بیند! «وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»، خصوصیت دوم کافران این است که کسانی را که ایمان آورده‌اند، مسخره می‌کنند. «وَالَّذِينَ اتَّقَوْا»، و نیز کسانی را که پرهیز پیشه ساخته‌اند، «فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، بدانند که بالای سر اینها روز قیامت است، «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»، و خدا هر که را بخواهد روزی بی حساب عطاء می‌کند! خدا چه کسی را می‌خواهد روزی بی حساب دهد؟! همانی را که ابراهیم دعاء کرد: «مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ! روزی بی حساب، این زندگی دنیا نیست که قرآن می‌گوید: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»، برای کسانی که کافر شده‌اند، زندگی دنیا زینت داده شده است! نه! رزق را ببرید توی رزق مریم! قرآن در سوره بقره در داستان عَزِيزِ می‌گوید: «فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ ... وَاَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ» (بقره ۲۵۹)، به خوراکت نگاه کن، نیوسیده! حالا به الاغت نگاه کن، از هم در رفته! یعنی بچه که به دنیا می‌آید و خدا از روح خودش در او می‌دمد، دو مسیر می‌رود، یک مسیر جسمی که مدام پیرتر می‌شود، یعنی این بدن که حمار است و مرکوب، مدام فرسوده و کهنه می‌شود، اما مسیر دیگر که طعام است، جاویدان است و از آن طرف مدام رشد می‌کند! مانند علم! هر چقدر علم کسب می‌کنی، حیات و زندگی بیشتری پیدا می‌کنی و آن علم نمی‌پوسد! هر علمی که باشد جاویدان است، برای اینکه باز هم به انسان دیگری منتقل می‌شود، اما بدن تو به انسان دیگری منتقل نمی‌شود و می‌پوسد! پس وقتی قرآن از زبان ابراهیم درخواست می‌کند که: «وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (بقره ۱۲۶)، منظورش این رزق و طعام

است. و آنجایی هم که می گوید: «وَمَنْ كَفَرَ فَأَمَّتْهُ قَالِيلاً» (بقره ۸۸)، و به کسانی که کفر ورزیدند، کم می دهم، از این رزق به آنها کم می دهد و این عذاب است. بناءبراین معنای رزق را توسعه بدهید تا بی حساب بودنش را بفهمید و نیز کم بودنش را. آن وقت آن کسی که با تلاوت و حفظ و عمل به قرآن و تبعیت و الگوپذیری از رسول خدا، حیات پیدا می کند، آیا این پوسیدنی و از بین رفتنی است؟!

مؤمنون ۱۰۱ تا ۱۱۱: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ»، وقتی که در شیپور دمیده می شود، آن وقت نسبتها دیگر به درد نمی خورد که من پسر پیغمبر هستم! من دختر پیغمبر هستم! من عموی پیغمبر هستم! من خود پیغمبر هستم! خویشاوندی به درد نمی خورد! هیچ!

^۱ آقای ناطق نوری در حرم آیه الله خمینی در شب نوزدهم ماه رمضان راجع به خرافات سخنرانی نموده و گفته اند: پشت قضیه خرافات، کشورهای خارجی قرار دارند و سرمایه گذاری می کنند! ببینید دیگر کارد به استخوان چه کسانی رسیده! ایشان می گوید: در کرج کسی آمده و سکویی ساخته و بعد گفته اینجا هر روز یکی از معصومین نماز می خوانند، حتی بچه‌یی را آنجا به عنوان مکبر گذاشته، و مردم زیادی می رفتند و به سکو به نیت اینکه امام آنجا ایستاده است، اقتداء می کردند! و مثلاً می گفته امروز امام سجاد نماز می خوانند! سؤالهایتان را هم پیرسید تا جواب بدهند! بعد هم می گفته: هر کسی که چهل شب اینجا معتکف شود، سید می شود! آن وقت قرآن صریحاً می گوید: «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ!» و این دارد سید درست می کند! اینها دکان است! و بعد آقای ناطق نوری در شب ۲۱ رمضان در قم در حرم حضرت معصومه (س) می گوید: من تعجب می کنم چطور یک دعاء نویس می تواند در نظام جمهوری اسلامی به تمام زنهایی که به او مراجعه کردند، تجاوز نماید! من نمی گویم، ایشان گفته است! اما ایشان آمار نداده اند، بعد من آمار گرفتم و آمار بیش از هفتاد نفر بوده است! آری! تحت عنوان دعاء نویسی و دین و مذهب این کارها را می کنند! حالا متوجه می شویم کسانی که از ۱۰۰ سال پیش قضیه را درک کردند و جدّ گرفتند و عقب نشینی نکردند و با خرافات مبارزه کردند، چقدر جلو بودند و چقدر می فهمیدند که خطر از کجاست و دین از کجا چوب می خورد و ریشه های عدم پیشرفت مسلمانها کجاست!

«وَلَا يَسْأَلُونَ»، در آن روز دیگر نمی‌توانند حتی سؤال و جواب کنند! نمی‌توانند بگویند: مرا ببرید پیش پیامبر تا من سؤالی از ایشان بپرسم! دیگر گفتن اینکه من پشت پنجم پیغمبرم، نَسَبِمَ به حضرت امام موسی کاظم می‌رسد، هیچ فایده‌یی ندارد!^۱ «فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، کسانی که کفه ترازویشان سنگین است، رستگارانند،^۲ «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ»، و کسانی که کفه‌های ترازویشان سبک باشد، خود را باخته و از دست داده‌اند و اینها در جهنم جاویدانند، «تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ»، آتش روی‌های ایشان را سیاه و برشته خواهد کرد و اینها آنجا اصلاً سوخته و جزغاله و زغال می‌شوند، «أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ»، آن وقت از آنها سؤال می‌شود: آیا آیات ما بر شما تلاوت نمی‌شد و شما نمی‌گفتید دروغ است؟ «قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ»، گفتند خدایا! بدبختی و بیچارگی و کم‌فهمی بر ما غالب شد و ما گمراه شدیم، «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ»، خدایا! ما را از آتش خارج کن! پس اگر دیگر به این وضع برگشتیم، آن وقت ستمکاریم! قول می‌دهیم که دیگر بر نگردیم! خوب خیلی وقتها ما کارهای اشتباهی می‌کنیم، بعد درون خودمان توبه می‌کنیم و به خودمان می‌گوییم: اشتباه کردیم! خدایا! دیگر انجام نمی‌دهیم! یعنی وقتی یک بلائی سرمان آمد و فهمیدیم که از آن کار

^۱ قرآن در آیه دیگری می‌گوید: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (انعام ۹۴)، و هر آینه نزد ما آمدید یک به یک، همانگونه که شما را بار اول آفریدیم. یعنی خداوند شما را فرد فرد احضار می‌کند.

^۲ اعمال مهم است، نه نَسَبِ خویشاوندی با فلان و فلان و یا گرفتن پیرِ قبای ایشان!

خطاء، بلاء سرمان آمده، توبه می‌کنیم، اما چند روز که فاصله گرفتیم، می‌گوییم: رهایش کن! و دوباره از اول یا همان کار یا کار دیگری را انجام می‌دهیم! «قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تَكَلَّمُونَ»، خدا می‌گوید: خفقان بگیرید! و با من سخن نگویند! دهنها بسته! کسی با من حرف نزند! ^۱ «إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»، من بندگانی در زمین داشته‌ام که امروز قیامت اینجا آمده‌اند و اینها می‌گفتند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، پس ما را بیمارز و به ما رحم کن و تو بهترین رحم‌کنندگان هستی! «فَاتَّخَذُوا لَهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي»، شما که اکنون کالج و چهره در هم کشیده هستید، بندگان مرا در دنیا مسخره می‌کردید! دینداریشان را مسخره می‌کردید! تا اینکه این مسخره کردن باعث شد شما از یاد و ذکر من منحرف شوید و مرا فراموش کنید. «وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ»، همین شماها بودید که به اهل ایمان می‌خندیدید! «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَاتِرُونَ»، حالا نگاه کنید! من امروز به آنها پاداش شکیبایی و بردباریشان را دادم! فقط آنها رستگار شدند! پس پایداری کنید از مسخره شدن، مخصوصاً جوانها، و مخصوصاً امروز نهراسید و بدانید که رستگاری مال اهل ایمان است و این را هم بدانید که همین طور که اینجا آنهایی که مسخره می‌کنند و آنهایی که مسخره می‌شوند، همدیگر را می‌بینند و در هم و بر هم هستند، در قیامت هم همین طور است، منتهی آنجا تفکیک می‌شوند و خطی می‌کشند و می‌گویند: اینها این طرف باشند و آنها آن طرف! و این بزرگترین عذاب در قیامت است! این همان آتش کالج است که از شدت آن، روها در هم

^۱ اما متأسفانه ما این آیات را شوخی می‌گیریم!

کشیده می‌شود! به جهت این است که صدایشان در می‌آید و می‌گویند: خدایا! ما را بیرون ببر! آری! آنها نعمتی را که خدا به این دسته داده می‌بینند، فکر نکنید آنها در گودال جهنم هستند! نه! این که عذاب نیست! عذاب این است که من با لباس زنده و پاره آنجا نشسته باشم و ببینم چه برج و قصری خدا به اهل ایمان و تقوی و صبر و تسبیح داده است! این سوختن دارد! این عذاب است! آیا می‌شود یک دقیقه ما بیایم آنجا و خنک شویم؟! اینجا آفتاب است و سایه‌یی هم ندارد! نه! نمی‌توانی بیایی! «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (حدید ۱۳)، یک دیواری بینشان کشیده شد، که یک در دارد و باطنش رحمت است و ظاهرش رو به عذاب دارد، «يُأَدُّونَهُمْ آلَمٌ نَّكُنَ مَعَكُمْ» (حدید ۱۴)، این طرفی‌ها داد می‌زنند: مگر توی دنیا ما با هم نبودیم؟! پس یک لقمه نان! کمی شربت به ما بدهید! چیزی هم به ما بدهید بخوریم! «قَالُوا بَلَىٰ وَكَانَ كَيْفَ فَنَسْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»، گفتند: آری! اما شما خود را به فتنه افکندید و درنگ کردید تا ببینید چه اتفاقی می‌افتد و بعد هم شک کردید. ببینید علی‌رغم همه این آیات و با این همه سخت‌گیری، خداوند به هیچ وجه دستور نمی‌دهد که اینها در دنیا کشته شوند! نمی‌گوید: در دنیا این عذابها هست! بلکه می‌گوید: در قیامت این عذابها هست! پس کافران و مرتدان می‌توانند در دنیا زنده باشند و زندگی کنند، اما بهره کمی از آن رزق الهی می‌برند.

کلام پایانی

و اما اینکه حکم قتل مرتد از چه زمانی وارد فقه اسلام (از شیعه و سنی) شده، و نیز تقسیم مرتدان به فطری و ملی و سایر احکامی که بر آنها حمل شده از مسائلی است که برای دانستنش باید به کتب تاریخ و فقه مراجعه کرد. آنچه مسلم است در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نیز خلفاء راشدین محاکمه و محکوم به قتل کردن مرتدان مشاهده نمی‌شود. ابوبکر با مرتدان نبرد تدافعی داشت و عده‌یی از آنها در جنگ کشته شدند ولی حکمی در واجب القتل بودن مرتدان صادر نکرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر اصحاب حضور داشتند و اگر چنین حکمی از رسول خدا رسیده بود متذکر می‌شدند و آن را لازم الاجراء می‌دانستند، در حالی که چنین چیزی در تاریخ صحیح مشاهده نمی‌شود.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

لیست لوح‌های فشرده صوتی سخنرانیهای دکتر سید علی اصغر غروی

- ❖ دعاء در قرآن (۵ جلسه)
- ❖ حجاب در قرآن (۳ جلسه)
- ❖ شفاعت در قرآن (۲۰ جلسه)
- ❖ قضاء و قدر در قرآن (۱۴ جلسه)
- ❖ اوصاف مؤمنان در قرآن (۲۱ جلسه)
- ❖ حق و تکلیف از نظر قرآن و نهج البلاغه (۹ جلسه)
- ❖ قتال از نظر قرآن (۶ جلسه)
- ❖ نماز و مفاهیم قرآنی آن (۱۰ جلسه)
- ❖ حقوق و مسؤولیت زن در اسلام (۵ جلسه)
- ❖ تأثیرات یهود بر اسلام (۵ جلسه)
- ❖ مثل در قرآن (۲۳ جلسه)
- ❖ قیامت در قرآن (۲۳ جلسه) - ناتمام
- ❖ تحدی در قرآن (۳۵ جلسه)
- ❖ تفسیر سوره بقره (۹۶ جلسه)
- ❖ تفسیر سوره آل عمران (۶۱ جلسه)

لیست متون ویرایش شده سخنرانیهای دکتر سید علی اصغر غروی

- ❖ حجاب در قرآن
- ❖ ضرورت الگوپذیری در قرآن
- ❖ دعاء در قرآن - مجلد اول (جلسه ۱ و ۲ و ۳)
- ❖ دعاء در قرآن - مجلد دوم (جلسه ۴ و ۵)
- ❖ قضاء و قدر در قرآن - مجلد اول (جلسه ۱ و ۲ و ۳ و ۴)
- ❖ شفاعت در قرآن - مجلد اول (جلسه ۱ و ۲ و ۳ و ۴)
- ❖ شفاعت در قرآن - مجلد دوم (جلسه ۵ و ۶ و ۷)
- ❖ شفاعت در قرآن - مجلد سوم (جلسه ۸ و ۹ و ۱۰)

لیست کتب علامه سید محمد جواد موسوی غروی

- ◉ آدم از نظر قرآن - مجلد اول (منظری نو در فهم عقلی و استدلالی قرآن)
- ◉ آدم از نظر قرآن - مجلد دوم
- ◉ آدم از نظر قرآن - مجلد سوم (حالات و مقامات)
- ◉ فقه استدلالی در مسائل خلافی (به ضمیمه مباحث خمس، رجم و ارتداد)
- ◉ قربانی در منی
- ◉ مبانی حقوق در اسلام - (به ضمیمه رساله بلوغ)
- ◉ مغرب و هلال
- ◉ نماز جمعه یا قیام توحیدی هفته
- ◉ جمعه‌ها و خطبه‌ها - (۱۲ مجلد)
- ◉ شرح رساله (حواشی بر رساله توضیح المسائل آیه الله بروجردی)
- ◉ پیرامون ظنّ فقیه و کاربرد آن در فقه
- ◉ خورشید معرفت - مجلد اول (در گناه و طاعت)
- ◉ خورشید معرفت - مجلد دوم (کار در اسلام)
- ◉ خورشید معرفت - مجلد سوم (اقتصاد در اسلام)
- ◉ خورشید معرفت - مجلد چهارم (فلسفه حج)
- ◉ چند گفتار (عترت، مباحله، غدیر خم، جبر و اختیار، قضاء و قدر، بداء، خلد، ابد، تقیه)